

فلکی سزاوار است که بصدیق ثانی انجمنی نازد و در آنچه خیر منید هندا از اسرار عالم قدس
 و ملکوتی و الله و کل علی ما نقول عالم بحقایق الامور من المقول والمعقول انه و الخیر
 و ملهم الصواب سید مقابیح الابواب فما انا اختم الکلام حامدا لله علی نوفی الامام و
 مصعبا علی رؤسنا الامام والده البریه الکرام و مسلما و مستغفرا انها الفاضل العالم الالهی
 زیده الفضلاء العظام و خلاصه الاخلاء الکرام و سلاله الاصفیاء الفخام و بیته العظام
 الاعلام احسنت احسنت فی توضیح المبانی و تبیح المعانی بعبارات اصغر من الماء الزلال و لطف
 من البحر الحلال کاشف للشام عن افواه حور و مفصولات فی المنام و ذاصد للثقاب عن وجوه
 الکواكب الامراب لفاظها نوری بالدر العوی او نکسره العوالی قد تجت من المزايا مسلم
 برهان السلم عدم حصرها و احصائها و نطق برهان النطق بالبحر عن اثبات انقطاعها و
 انها لها حتى صفا اکثر الکب المشداده و الزبر المشداده من شری عن الملايس العربیه و نطق
 في المحلل الفادیه فشاكر الله من عبادك ادام معاليك فقد كتبت الاسناد عن ابكار الامكان
 علی بیج فریب نفس الیه الطباع بمنظ فریب بکار بدخل الفاو و قبل الاسماع و ليس هذا عجا
 من فطنتك الوفاده و فطرتك التفاده و طبعك الالعبه و سجنك الودعنه لانك جنت
 رؤ العالم و الکمال و ثمره شجرة الفضل و الافضل کتب هذه الامور و قوت الکتاب اعز لعلنا

محمد المشهور بهاء الدين العاطي بمجاورة الله
 عن ثبانه في ثلثي شهر رجب بالسنة
 والافعال سنة مئتين و
 عشر بعد الف

يسوع و انما عاليجنا قد سوا لقائنا من الحواري الشريف حياخي محمد باقر
 ابن علي الخولسائي و حرر القبل الفقير ليد العاصي بن عبد الله الخولسائي

في تاريخ بومناه شهر جاد الثاني
 ١٢٧٥

آثار صورتی و غیره در آنست که در آنها شکر نفوس را طهر بعد از مفارقت ابدان
 مآدم کرده تا آنکه با آنها شکر و دیگرها اجسام نیستند و بر صوت بدنهای غرض
 که گذاشته از جمله حاشیه نشینند و با یکدیگر سخن میگویند و از اکل و شرب لذت میبرند
 و بسیار است که در هوا میباشند چنانکه آسمان و زمین و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند
 و یکدیگر را میپشنند امثال این امور که در آنست دارد بر تخیلیست از ایشان و ایشان را
 حقیقت از برای ایشان بنا بر آنچه در کلی و غیر آن از امیر المؤمنین علی علیه السلام و او که
 اظهار آنحضرت که بر نبیره عصمت و امامت فایز اند و ایشان بیبوت پوشیده از آن
 کنند که اشباح مذکور از کثافت جسمانیات و کثافتند و لطافت مجرات رسیده بلکه
 ایشان وجهند و در واسطه میان جسمانیات و مجرات و مؤیدان معنیست این طایفه
 اکابر حکما گفته اند که در دو جو عالم مقدار بیست و غیر عالم است و واسطه است میان عالم
 و عالم مادیات در آن لطافت است میان کثافت در عالم مر اجسام و انواع اعراض از هر
 و سکات و از آنها و طعمها و بویها و غیر آن شیبها مثالی هستند که بدان خورد فایند
 فاعل و از قدامت ماده و آن عالم است سبع جفاتی است فرخ که ساکنان آن بر طبق
 مختلف مراتب متفاوتند و لطافت و کثافت و خوش و خور و درشت صورت و در ایشان در
 مثالی جمیع خواص ظاهر و خواص باطنی موجود است که با آنها در آنست که در این
 و روحانی انتفاع میبایند مولا تا طلب لذت محال علامه در شرح حکمت اشراق فواید
 این عالم را با دنیا و اولیا و بزرگان و حکما نذیر دانستند و بالجمله که چیزها از برای این
 بر وجودان قائم و لیکن بعضی خواص نفی ناپید یافتند از باب عرفان و احاطت حاد
 در یافتن این بجا هفت سوخته نموده اند و مشابهات کشفیه ایشان کرده اند و ظاهر است
 که در باب رطوبت و جوی و در مطالب و در یافتن حقیقت ایشان با این نرند از احاطت
 بشما پس چنانچه در صد و بیست و پنج این جامع را در آنچه در مورد و یافتن شماست از حقیقت عالم

در این کتاب
 شرحی بر
 کتب قدسیه
 است که در
 این باب
 بسیار
 است
 و در
 این
 کتاب
 بسیار
 است
 و در
 این
 کتاب
 بسیار
 است

اختلاف مذاهب رای باطله ایشان که در محل خود تفصیل یافتند اما فاعل شد بآنکه
 در عالم دیگر و در غیرین نشاء تعلق ببدنها مثالی میگیرند و در وقت بروز که از وقت
 است تا قیام قیامت زمان بدنها بعبثات پروردگار قیام بینا بند بعد از قیام شدن قیامت
 باز بیدارهای اول بعد از الهی عو میکنند بر این وجه که اجزای بدن اصلی را که منقرض شده اند
 و از هم بایشید جمع نمایند و بهم ترکیبی دهند یا بر این وجه که از کم عدم باز عین بدن اول بدن
 خلق میکنند علی اختلاف المذاهب این دو وجه حقین ملت هیچ کس را قول بفتاح نیست و اگر
 اصطلاح تازه وضع کنند این تعلق را نیز بفتاح نامند فلذا شاخه تمام اصطلاح و تبا
 دانستند اینک در بیان فتاح در معرض تکرار اصحاب حق اند محققین ملت حکم بکفر ایشان گو
 اند نه بواسطه اشتداد ایشان فاعل شد اما بآنکه روح ز بدن اصلی بیدار بگردد انتقال می یابد و
 لازم آید که در اینجا که منقول علی محل اسلام است فتاح باشد چنان گویا از اهل اسلام
 او غیر است بلکه بواسطه اشتداد ایشان نفوس فتاحی را قدم دانند و میگویند که در وقت
 همین عالم کون وقت از بدن اول ببدنها و دیگر عنصر یا ملکی انتقال می یابد و بجای آن
 که از ضرورت بیان دین است و محض صادقی این خبر را در مقابل بنشینند چنانچه امام فخر رازی در
 منهاج العقول تصریح یافته است و است و هذه عبارة السلفین بقولون بحمد والارواح
 وردة هالي الاميدان لافي هذا العالم والشا سخته بقولون بقدمها وردة هالي هالي هذا
 العالم وينكرونها الاخرة والجنة والنار وانما كفرة امن اجل هذا الانكار بوجه اهل اسلام
 گویند و روح هر حادثه بعد از مفارقت بدن با از تعلق ببدن خواهد کوفت مانند روح
 عالم و از بیان فتاح ارواح قدم میدانند میگویند باز در همین عالم نقل ببدنها و دیگر
 خواهند نمود منکرند آخر ترا و بهشت و دوزخ را و اینک اهل اسلام حکم بکفر ایشان کرده
 بواسطه این است چون ظاهر شد که قریب بیست است فتاحی که سبب کفر ایشانست و میان
 اهل اسلام فاعل شد اند و الله الهادی (بجای اینک در بعضی اخبار است)

و حقیقت حال آن بعد از مفارقت بدن عوین گفت میگویند در حواصل مرغان سبز
خواهند بود در میانها فی که از زهر شراب و نخله است پس خصیصه علیه السلام فرمود
انما سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ذلک ان یجعل روحه حوصلا طایرا خصیصه یا یو
المؤمن اذا فیض الله تعالی صبراته روحه فالت کما ابتأه الله بنا فیا کلون و یشرعون
فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بملک الصورة الی کانت الذنبا یعنی با دینکم بیایید
جمع نقایص خدا بر که بدست که مؤمن بزرگوار تر است نزد خدای تعالی از آنکه روح او را
در چینه آن مرغ میبرد چنانچه خدای یوفی چون مؤمن را فیض روح شو میگوید از آن خصیصه
عزت روح او را در فایلی مانند فایلی که در دار دنیا در آن جای داشتند پس در آن عالمها
مغز و پیشانی مانند و چون روح از بدن مفارقت کرده بر ایشان وارد شد شناسانند
صوتی که در دنیا بر آن صورت بوده و امثال این احادیث که در این معنی باین احادیث تورد
نقل شده است الله اعلم بحقیقت الامر ما پیش ستم بعضی را تو فهم شده است که قابل شد
بانکه از اول انشا بعد از مفارقت بدن آنها اصل شیخها مثالی تعلق میگردند چنانچه از
احادیث مذکور فهم ان شد فایلی شدن بنا سنخ است باین نوعی است بیجا و خیالیست باطلا
چون بنا سخی که جمیع فرق اهل اسلام بر باطل بودن ان اتفاق دارند تعلق ارواح است
از مفارقت بدن آنها اصل با جساد دیگر در همین عالم کون و مناد با اجسام مختصر که تعلق
یافته باشد از عناصر اربع که عبارت از خاک و آب و هوا و آتش است چنانچه بعضی حکما گمان
برده اند و نسبت کرده اند از این بر شیخ و فسخ و در سنخ بر این وجه که اگر انتقال مذکور نیاز است
است فسخ است تا اگر بنیچوان دیگر است از آنها هم و سبب است و اگر فایلی بنا تا است مثل
و اشجار و فسخ و اگر صورت حیوانات مثل خاروف و اجناد و فسخ بنقصیل و بنا که در شرح
شجره و بعضی دیگر که کلام مذکور است با اجزای فلکی که عبارت از افلاک است یا فیروز

در این حدیث
نقل شده است

در طریقی است که از اهل بیت است و در طریقی است که از اهل بیت است
و در طریقی است که از اهل بیت است و در طریقی است که از اهل بیت است

او است از کواکب و امثال ان ابتداء یا بعد از آنکه بعضی اجسام مختصر تعلق گرفته باشد

بود در صوت اشباح مذکور غنم خواهند داشت و احساس الم و لذت خواهند بود
 تا تمام قیامت بعد از آن از اشباح مذکور بیدارند و اصلی خواهند کرد و هم چنان بود
 دنیا بودند جلوه خواهند شد در ذرات کرده است شیخ بزکوار محمد بن یعقوب کلینی در
 کتاب جناب از کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که آن الا و اح صفه الاجسام
 فی شجرة الجنة بنحو و نسا من لوانا فقلت لوانا کذا و اح قول دعوه افا
 فدا فیک من هول عظیم ثم یسألوننا ما فعل فلان و ما فعل فلان فان قلت لهم یکن
 حتی ارجوه وان فاک لهم فلهذا قالوا افسهوی یعنی بدست که در میان آنها بصفه
 ایشان در رخشانند ریخت بگردان میباشند و از بگرد که چیزها پسند پسند
 روحی از بدن مفارقت کرده بر ایشان وارد شده میگوید یکی از ایشان که بگذرد بدین
 که دل با خود از چو که از هول عظیم خلاص شده رو بان آورد است پس از او پرسند که فلان
 چکود و فلانی بچه عمل کدام نمود پس اگر در جواب ایشان گویند او از زنده گذاشته امید
 او بینند اگر گویند هلاک شد میگویند او هوا و ایچ فرود رفت فرود کتاب از آنکه هم
 و اصل شد که چیز از اهل جهنم بود یا ملحق میشد و در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه
 السلام روایت شد است که آن ارواح اومنین حجره الجنة با کون من طعامها و غیر
 من شرابها و یقولون ربنا اقم لنا الساعة و انجز لنا ما وعدتنا و الحق با و لنا یعنی
 که در دو جهان مؤمنان در حجره جهنم اند و از طعامهای جهنم ایشانانند و میگویند بزرگوار
 فایم بنا بواسطه مقامات را و وفا کن بوعده که بنا کرده و ملحق بنا از آخر ما با اول ما و در
 کافران برخلاف این روایت شده است که آنها در حجرهای دوزخ خواهند بود و خوش ایشان
 طعام و شراب دوزخ خواهد بود و در او کرده است شیخ بزکوار شیخ ابو جعفر طوسی رحمه
 در کتاب تهذیب اخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که آنمصر فرمودند بولسین
 غلبان که ما یقول الناس ارواح اومنین یعنی در همان چه گویند در باب ارواح مؤمنان

کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام

کتاب تهذیب اخبار از امام جعفر صادق علیه السلام

بنا یعنی در این

بنا یعنی در این
 شده است

بهم من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون یعنی آنچه با آنها را که بصدقت گشته اند
 اند در راه خدای تعالی که ایشان مردگانند بلکه ایشان زنده ^{زندگانشان} پروردگار خود روزی
 میشوند از بسوی کما بهشت در حالی که شادمان و فرحناکند با پنجه عطا کرده است خدای تعالی
 با ایشان از فضل خویش و شادمان میشوند بیشتر از آنکه هنوز در زمین سپیداند با ایشان
 پس ایشان و امیدوارند که بد ایشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند با شادمان
 میشوند بآنکه بر احوال اخروی و اخلاق اطلاق یافته باین میدانند که هیچ نور نیست
 ایشان از آنچه از پیش ایشان خواهد آمد و نخواهد بود که اندر هتاک شوند بیک مفارقت
 و آنچه در آن گذارند نقل است از ابن عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صحابه را گفت
 چون بر آمدن شما در واحد شهید شد حضرت عزت جهانهای ایشان را در جوانی مرغان
 سبز ناله جای داد که در هوای بهشت طیران گشتند بر شاخه طوطی ایشان سازند و از جو
 بار فرود و شرب خوردند و بوقت سحر بر حاشیه خوابگاه ایشان نشاندند و پل زرین باشد
 در سنای پاپوش او پنجه ایشان میگویند خداوند که خبر دهد برادران و یاران
 از این سعادت که یافته ایم تا و نعمت ایشان میباید و اجتهاد و پاره کرد و حق سبحانه و تعالی بر
 شریف حال ایشان شریفتر از این فرمودند بعضی گفته اند پدید خایه ارضاری که از
 شهدا بود از حق سبحانه و تعالی در خواست که مرا باین دنیا فرستند تا بگویم یار و شریک شهادت
 بچشم و زبان و پدید که حکم از بی بر این وجه فرستد که از ما مکان از جوع ممنوع باشند گفت
 یا خدا یا از سعادت حال و نعمت جزو ال که مراد داده باز آن مرا بفرست این است نازل شد ^{الله}
 اعلام مردم آنکه بعد از مفارقت بید لغت بیکرند بشیء امثالی که در هیات و صورت
 مشابه بیدهای اصلی باشد چنانچه صوفیه و حکمای اشراق بر آن رفته اند و حدیث مشایخ
 نیز اشعاری بر آن بود و آنچه از احادیثی که از اهل بیت علیهم السلام منقولست متفق
 میشود آنستکه لغت نفوس با شکی مذکور در عالم بوزج که ما بین مشو و پناشتن خوا

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرافان لکم ما سئلتکم یعنی از پایداری میکنند
 چیز پراکه بحسب سبب زبون نرو خواند است بان چیز که در نفس لامر هیز و نیکو تر است و
 ایستد شهر از شهرهای ارض مقدسه که بدر که مر شمار است در شهرهای خواسید از
 چه ظاهر است که مراد هبوط در این استقال از ان زمین است شهرهای ارض مقدسه و
 املا از غیر زمین زمین نهاندر ظاهر قول خدای تعالی جانی که منصرف باید فلنا الصلو
 بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض منسفر و مناع الی چنین سبا باشد که دلالت کند بر
 هبوط ایشان از غیر زمین باشد بر زمین زیرا که معنی این باشد الله اعلم انتم که کفتم
 ادم و حوا و طوارس و مار و ابلیس که فرودید از بهشت بدینا بعضی از شما امر بعضی
 و مر شمار است و زمین فرارگاه و مناع زندگانی و برخورداری تا هنگام رسیدن جاهال
 املا اعمار فلنا مل فی حیر کوی بدل و جبر نامل بر خاشیند این وجه مذکور است که مینو
 بود که الف و لام الارض الف و لام عهد باشد نرال ف و لام جنس و مراد بهبوط هم چنانچه در
 ایات سابقه سینه گرفت و معنی این و الله اعلم این باشد که انتقال تا بهما از این باغ
 دیگر که شمار است و از زمین فرارگاه و مناع زندگانی تا وقت رسیدن جاهای شما پس این
 بجز دلالت بر مدعی مذکور نباشد الله اعلم تمام شرح و بیاید دانست که از این حدیث
 امر مستقامت و اول باقی ماندن نفس ناطقه اشائی بعد از خوابی و از هم پاشیدن بدن
 امر پیشه که اکثر علمای ملل و حکمای فلاسفه بران رفتارند و انکاران نکرده اند مگر که
 مثل جوی از اطبا که فاعل شده اند با مکه نفس از اجزای ایشانست و امثال ایشان از جماعتی که
 چندان اعتباری با ایشان و سخنان ایشان نیست و شواهد عقلی و نقلی بر بقای نفس بعد
 از مفارقت بدن بسیار است کتاب طالب الغالبه که از مصنفات امام غزالی است و بسیار از
 اشمال دارد و کافی است در این باب اولیای پیر و اولیای حق که بنام بنی الدین فتاوی سید
 مؤاناب الحیاء عند بهم بر ذنون فرج این با انهم الله من فضل و کسبشون بالذین

در این حدیث که در این باب است
 در این حدیث که در این باب است
 در این حدیث که در این باب است

تخصیص
به ایشان

ساکن هبشت بودند و با غوای شیطان ایشان از در خوردن کندم مستحق خروج از آن شد
و با امر الهی برین آمد بر این وجه که اگر هبشت مخلوق نباشد لازم میآید که اخبار مذکور
از جانب خدای تعالی مقرر نباشد لعلی الله عرفک علوا کبیرا و این استدلالات
ضعیف است با آنچه بعضی مفسران ذکر کرده اند که جنی که خدای تعالی از خروج آدم و حوا خبر
داده است با عی است از با عینای دنیا که با ایشان از زان داشته بود و ایشان قدری غفلت نمودند
خود را مستحق خروج از آن ساختند و هر چه در قرآن ایشانست حدیثی که روایت کرده است شیخ
محمد بن یحیی کلینی از حسن پیشتر که گفت سوال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از آن
هبشت آدم علیه السلام حضرت فرمودند که جنات الدنیا منها الثمن و الثمن لو کان
من جنات الاخرة ما خرج منها ابدا یعنی هبشت آدم با عی بود از با عینای دنیا که در آن افتاد
و ماه طلوع منگورد و اگر هبشت اخرف میبود هرگز از آن بشری نمیآمد و اما آنچه در شرح
و شرح جدید بخبر مذکور است که قابل شدن تا بیکه هبشت مذکور با عی بود از با عینای دنیا
منضمین تراعی بازی که در امور بزرگست و مخالف اجماع مسلمانان از حدیث استقامت
است زیرا که تراعی بازی با موردین کاهی لازم آید که احاطه مفسران نقل آن نکرده باشند
و احادیث بنوی بر طبعان وارد نباشد اما بعد از آنکه اکثر مفسران نقل آن کرده باشند
و از ائمّه و اطهار و روایان معتبره رسید باشد ظاهرست که از جنات تراعی بازی بخوان
بود و اما اجماع مسلمانان که ایشان را دعوان کرده اند ثابت بود آن که معترض است
قول الهی که قلنا اهبطوا منها جعجا یعنی کفیم ما آدم و حوا و طاروس و ما رواه ابی هریرة
روید از هبشت همه شما اصلا لانی بران نیست که هبشت مذکور در زمین نبوده است
که نقل کردن از زمین بر زمین دیگر و اینست که هبشت مذکور در زمین نبوده است
او را تکلیف کرد که از پروردگار خود برای ما درخواه که بدین وسایلی که از عطا آن
است با او سپرد و عدل و خوی از زمین بر ویانند با ایشان خطاب رسید که استبداد

هشت الان قابل شده است موجود بود و درخ نیز قابل است پس بظاهر این حدیث موجود
 بود آن نیز استدلال توان کرد و این معنی لغوی موجود بود هشت و درخ الان مذهب اکثر
 اهل اسلام است و خواجہ نصیر الدین طوسی حمد لله در بحر مدنی این مذهب را اختیار کرده است
 و بعضی از آن فرزندانشان را شاهدان ساخته مثل قوله تعالی اعذر اللیبان که در باب هشت نازل است
 قوله تعالی اعذر الکافرین در ماده درخ یعنی هشت اما در مذهب است از برای برهنگار
 و عدالت و درخ مذهب و امامه شده است از برای کافران و مشرکان پس خیراده است حضرت
 عزیزان اما در شده است و ایشان بصیغه ماضی و این دلالت میکند بر آنکه پیش از آن مخلوق
 و امامه بود اما در اول لازم میباشد که کلام الهی در رخ و کذب محمول شود تعالی الله عز و جل
 علو اکبر او جل کریمان بر آنکه بعبر شده است از معنی مستقبل بصیغه ماضی بواسطه اشعار
 و تحقیق و وقوع آن بر کلام است از ظاهر خوبی آنکه خبر و زبان فاضلی باشد این
 استدلالات کرده اند و اشعار بر مطلق مذکور و اولد بر کوازل اندن ستم در این مقام
 کلامی است که حاصل آن نیست اتفاق این دلیل بر مدعی بینه معترکه که قابل شداند
 با آنکه فرکان حادث یعنی نبوی میباشد بحسب ظاهر صورت دارد اما بر مذهب اشاعره که کلامی
 نفعی را قدم بینداند میکنند کلام نفعی مدلول کلام لفظی است مشکل است زیرا که
 هشت و درخ باعتبار ایشان حادث است پس ناچار است ایشان را که بصیغه ماضی که در
 هشت و درخ در فرکان واقع است بر معنی مستقبل عمل کنند تا بر خاندای تعالی در رخ لان بنا
 بر استدلال مذکور بدست ایشان تمام نباشد و بخاطر میرسد که کلام اشاعره را بر این
 موجب ثواب نگردد که مراد ایشان از این کلام بحث از این است تا اکثر مشرک مثل عباده و اولادها
 و فاضلی عبد البیتار و امثال ایشان که هشت و درخ الان مخلوق بینداند میکنند
 بنامت مخلوق خواهند شد با آنکه فرکان پیش از ایشان حادث است بنا باشد که استدلال کرده
 باشند بر مطلق مذکور یا خیار الهی از قصه آدم و حوا علی نبیا و علی السلام با آنکه ایشان

و شیخ جمال الدین مطهر حلی و از شاعره نیز جمعی از ایشان در اختیار این قول موافقت
 کرده اند مثل ذاعبای صفه ای و محمد غزالی و امام خرد از وی و این مذاهب است پسند و
 است شایسته که کتب اشعریان نازل است و احادیث مصطفوی بر این ناظر و بدل لابل عقیله
 و علامان حدیث و مکاشفات و فیه معاصد فقال فی الجنة طرفه و لا یجا بطرفی بجاز است
 باعتبار شیخی که روح بان تعلق گرفته و الا چنانچه مذکور شد روح مجرد است و احیانا
 ممکن ندارد علی صوت ایدانهم خبرنا مبدا عند وقت که خبر اولش الجنة است و کلام درین
 نقد بر است که ارواح المؤمنین فی الجنة علی صوت ایدانهم یا حال است از ضمیر مشتمل و ظرف
 که فاعل ضمیر است و کلام با این ایدانهم که هم فی الجنة حال کونهم علی صوت ایدانهم و ملایم است که کلام
 گرفته اند و پیام دارند بر آن صورت و محتمل است که علی معنی است اسمی یا فاعله باشد چنانچه در ایله کرده
 و دخل المدینه علی حین غفلت من اهلها و صدقوا و ابتغوا ما سئلوا الشیاطین علی ملائکنا
 و اوجیه رافع است بنا بر آنچه مضمر است که کرده اند و گفته اند که تمثیل شده است در این بیت ملائکنا
 شاعره که میا ایشان هست ملائکنا طرفه و استماع شده است علی که از برای ملائکنا لفظی موضوع
 در ملائکنا طرفه بطرفی است معانی غیر او را به لفظ فلاک ضمیر مذکور غایب از جامع است صوت
 که در ضمیر صوت مذکور است چون صوت اینجا معنی شیخ و مثال است صحیح است که ضمیر که جامع
 یا و مذکور رافع شود و الا لفظ صوت و شاعره است و ضمیر که جامع باشد با و بیباخته می شود
 باشد یعنی اگر بیبویان شیخ و مثال و اهر این میگوئی این فلاک است یا با و ندا میگوئی و میگوئی
 ایدان چنانچه و پیش اول مذکور شد بر نقد پراول ناچار است از نقد بر مبدا و بر
 نقد بر ثانی از نقد بر حرف ندا که کلام در این نقد بر باشد که لفظ ملائکنا باللفظ ملائکنا
 زیرا که اگر نقد بر نکریم لفظ فلاک مضمون خواهد ماند و مضمون از اهل عربیت صلا حین
 ندارد که حکمی قول رافع شود تعالی اول ظاهر قول امام علیه السلام در این حدیث که
 علی صوت ایدانهم دلالت دارد بر آنکه بهشت آن مخلوقی است که در آنجا است که هر کس که بموید بود

و بسیار هستند که اطلاق میکنند روح ابر حسیم بخاری که بوجود میآید از خون لطیف بنی
 امه و کسب می شود و سیو بخوبی که در جانب چپ ل واقع است و مراد اینجا از چیز است که لاشا
 که میگوید من اشارت بان میکند یعنی نفس نا طفه و این معنی از روح داده شده است هر جا بد
 قرآن وحد و اولی است عفا و در حقیقت آن چیزی تمام واضح است چنانچه بسیاری از ایشان
 اعتراف کرده اند بجز از معرفت آن تا آنکه بعضی گفته اند قول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 که من عرف نفسه فقد عرف ربه یا به معنی است که آنچه آنچه ممکن نیست راه بر آن بشنخت نفس
 تا طفه ممکن نیست بر آن معرفت که برود کار و قول الهی در قرآن مجید که و یا لولیک عن
 الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیهم من العلم الا فلان یر مغاصد این معنی است چه معنی
 که بجز الله علم است که سوال میکنند از نواحی مجاز از روح و حقیقت آن بکوی ایشان که روح
 از امر پروردگار من مخلوق شده است از علم مگر از آنکه بعضی علیه که بشما عنایت شده و فایدا
 حقیقت روح امثال آن نمیکند هر چه گوید بدست ترا از هر نفس چون ترا داند از آن نظر
 فانش تنک دادند نشان از با غرور زنده بینی ندادند از علم الا فلی باین علم فلیک
 این پروردگاریست که از لاف دانش منلی صیبت خداوند با بجز ما هرگز غرور دانستم
 زانی سپر کن ولی در محرم از الهی زبان شکر بایش که گاهی که از آن جز آن خود بینی نباید
 و درین جز عجز و سبکی نباید و بالجمله احوال علماء در حقیقت روح بسیار است و آنچه از این جمله
 مشهور شده است چهارده قول است که ما در جلد چهارم از مجموعه که هسته بکشکولت ذکر
 آن کرده ایم و آنچه از این جمله رای ارباب تحقیق بر آن قرار گرفته است آنست که روح داخل بدن نیست
 در این وجه که جن و بل باشد یا در بدن حاکم کرده باشد بلکه او جوهر است مجرد و از صفاتی که
 لازم جسم است بر او از عوارض مادی و غیر مادی که پیدا دارد همین تعاقبند ^{نصرت}
 است پس بر این قول مختار و اعظم حکمای الهی و پسندیده اکابر صوفیه و اشرفین است ^{رای}
 که در متکلمین امامیه بر آن قرار گرفته مثل شیخ مفید بنی توینج و خواجیه نصیر الدین ^{صوفی}

بر صریح است در این معنی چه معنی آن والله اعلم انستکه قرآن و در بعضی روایت است
 یافتند همیشه هیچ نفس چیزی را یعنی هیچ چیزی بر او ستم نمیکنند و جزا داده نمیشود مگر
 آنچه بخواهد که بچندین بار در نماز و در نماز یعنی جزای عمل شما همان عمل شما خواهد بود و بلیاس در بکر و صورت
 غیر اینصورت و مانند این بزرگوار مجید بسیار واقع است و در احادیث نبوی نیز این معنی
 بسیار وارد شده است مثل قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که الذی یشر فی این الذی الذهب والفضة
 اما بجز حرفی جو فرنا رجتم یعنی کسی که بیاشامد چیزی را در ظرف طلا و نقره این است
 جز این نیست که حرکت میکند بجنبش و میپاید در درون او انش و روح و قول او صلی الله علیه
 و آله که الظالم ظلمات یوم القیامة یعنی ظلمات و تاریکی رو فیما من همان ظلمی است که در دنیا
 بر کسی واقع میشود و قول او صلی الله علیه و آله که الجنة و جنان وان غابها سبحان الله و بجملة
 یعنی همیشه یعنی است هو او و در جنان ان سبحان الله و بجملة است کتابه از آنکه گفتن این کلمه
 در ان نشاء در جنت همیشه خواهد شد و امثال این احادیث و الله الهادی حدیث چهارم
 روایت شده است است است که انضال یافتند است شیخ بزرگوار ابی جعفر طوسی قدس الله روحه
 از شیخ فدسی اطوار شیخ مفید علیه السلام از ابو القاسم خضیر محمد فو لوید از شیخ بزرگوار محمد
 یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او برهیم گفتیم ما شنیدیم از محمد بن یحیی که گفت
 سالت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن ارباع المؤمنین فقال فی الجنة علی
 صواباً انهم لو را بهر هفت فلان کلام را وی امام علیه السلام در ضمن آغاز و شناسان و انما
 ایشان مشند بود و بیش و بیش از قول خلاصه کلام را وی اندک سوال کردم از امام
 بچون اطلق امام جعفر صادق علیه السلام از ارباع مؤمنان خصم فرمودند در هشتاد
 بصوت بدنهای ایشان که اگر شبی از راهی بخواهی شناخت و خواهی گفت این فلان است یا
 بنا می که داشته باشد خواهی خواند خواهی گفت ای فلان علی الاخوانین بیش و بیش
 عن ارباع المؤمنین یعنی از آنچه حال ارباع ایشان با اهل میشو بعد از گذشتن بدنهای

این حدیث را
 در کتاب
 اهل بیت یافتند
 در کتاب
 اهل بیت یافتند

بجز آن کس رضاداده خداوند که بعد از مرگ و پیش از مرگ پایش نباشد مرد را
 جز فعل و کارش در ضمن شرح بعضی احادیث سابقه نیز در باب مجتنب شدن از اعمال
 آن نشاء سخنان مذکور شد که نیکوگران در این مقام نافع است و بعضی از اصحاب اولاد
 و در باب حال گفته اند که ما در عفو و ایستادگی که در روز قیامت ظاهر میشود بینه اعمال
 خیر و اخلاق ناشایسته و بینه اعتقادات باطله و ازای فاسد است که در این نشاء
 تصور در پیشاپدید و بیان لباس مثل بس شود هم چنانچه روح و بجان و حو عین و موی
 بیسته که در نیکو کاران خواهد بود نفس اعمال صالحه و اخلاق حسنه و اعتقادات حق
 از این پسندیدند ایشانست که در آن نشاء بان هسان در پیشاپدید و مستقیم بان اسامیکر
 زیرا که حقیقت واحد گاه هست که سبب اخلاق موطن و تغییر مکان بصورت مختلفه و هفت
 متغایر و پیکر و چنانچه در حدیث هم تفصیل بیان شیوخ کرامت و کثرت اند که اسم فاعل
 در این مکرر و در سبب جزا و نیک با العذاب بان جهت محیطه با الکافون یعنی مستقبل نیست
 که مراد این باشد که بدست کسی که حقیقت محیط خواهد شد در نشاء اخرویه و کافران
 از باب ظاهر مفسر است ذکر کرده اند بلکه بر حقیقت خود واقع است یعنی حال زیرا که
 بیایح اعمال و در میان اخلاق و اعتقادات باطله که در این نشاء با ایشان محیط شده
 بد و در ایشان که آمده بینه حقیقت است که ظاهر خواهد شد بر ایشان در آن نشاء
 افسوس و حیات و عقاربند و بر این قیاس کن کلام حضرت عزرا جانی که میفرماید
 ما کلون اموال الناس ظلما انما باکلونهم بطونهم نادا که ما اثر جیادش و حدیثی است
 شیوخ کرامت و جیاد بیکر میفرماید بوم بخاکل نفس ما عملت من خیر محض و بعد از
 که میباید هر نفس آنچه بعمل آورد است از خیر خاص کرده شده چه مراد از این است که خیر
 عمل خود را از خود خاص میباید بلکه مراد این است که همیشه عمل خود را خاص میباید
 لباس و بیکر و هم چنین هر کس با بوم لا نظلم نفسی شیئا ولا یظلمناکم نعلون

پدید آید و بدست کسی که ناچار است بر او ای قیاس از مصاحبه که بنا نویز بزخاک در آید
 حال آنکه او زنده باشد و نویز او نیز بزخاک در آید و حال آنکه نویز در باقی پس اگر
 آن مصاب نیز زکواری باشد نیز زکواری می کند ترا و اگر ناگردد تا کسی در میان ترا و او
 محسوس نمیشود و در قیامت مگر با نویز محسوس نمیشود مگر با او و از ثواب کسی
 کند مگر او نیز یکی و زشتی او پس مگردان او را مگر صالح و پسند آید زیرا که اگر پسند آید
 باشد با او موافقت خواهی گرفت و از صحبت او محفوظ خواهی شد و فاسد و ناپسند
 و حشمت و سپید تو نخواهد بود مگر از او و او کردار است در دنیا و اوی گوید پس گفتیم
 پیغمبر خدا دوست دارم که این کلام در ضمن بعضی ایات نظم در آید که فرخنده گوید باشیم
 بخوانند آن بر حقیقتی که در بیک ما میباشند و خیر گذاریم از او در خاطر
 خود پس حضرت با حضار ایشان بن ثابت که از شعر این زمان بود فرمودند دادند و منو
 بنامده بود که مثل نویقی باین نظم در وی شد و مضمون کلام حضرت را در ضمن این
 نظم در آید پس گفتیم ای رسول خدا مرا بتی چند بر این معنی روی داده است که کان من این
 است که موافق باشد با آنچه زاده شاست و این ایات را که گفته بودیم بر آن حضور شوالید
نظم نخب خلیطام من معالک انما فون الغنی فی الهیتر کان یفعل ولا یبتعد الملو
من ان فعله یوم یباد المر فی فیضیل فان مک مشغول بینه مقلان کن یجرا لایر
بر الله تشعل فان یصلی لاشان من بعد و نه ومن یبذل الا الذی کان یعمل الا
 اما الا لاشان صیفا لاهله یقیم فلیبالیبنا تم تم یعمل و چون ترجمه ایات مذکور
 و بنا بر نظم خوشتر نمود و معنی این ایات را در ایات مشهوری که در فصل خویشین
 بگویی ناپسند که نباشد بزرگوار و جلیبیه جلیبیه نیز نبود جز صفات که آن ظاهر شود
 حال مالت بود ناچار بعد از مرگ با وی که باشد در محشر هم گنا یزاد کار
 بکنی باید چنان کرد که راضی باشد از تو نیز بود مکن خود را بشغله در جهان بد

ازان حضور سوال کردند از حال میت رفیق که با حبسند و بعد از مردن او از هم
 باشد حضور فرمودند نعم حتی لا یغنی له لحم ولا عظم الا طینة التي خالق منها فانها
 لا یبلی بل شیء فی العیر یسند بینه حتی یخاف منها کما خاف اول ترغ یعنی بلی از هم بسیار
 چنان میشود که نه گوشتی باقی بماند و نه استخوانی مگر طینت سست و یعنی اجزای
 صلیبه که ازان مخلوق شده که آن از هم پاشیده نمیشود بلکه باقی بماند در قبر و کور
 شد تا وقتی که خدای تعالی حسد یاد ازان بیافریند چنانچه اول بقایه او افریده
 شد بود اینجا هر بیاید آنستکه آنچه استخارته لایق بر آن دارد که عملها در ازان نشانی
 بصورت جسم و پشاید در قبر چشم و جلیس فرین چنان خود میباشد در بستانهای ازان
 وارد است از طریق مخالف و مؤالف از اینجه حدیث است که اصحاب صلوات الله علیهم
 کرده اند از ازیس بن عاصم که گفته است وارد شدیم یا جامعی از طایفه بنی تمیم بر شمشیر
 خدا صلی الله علیه و آله دامادیم بخدمت آنحضرت و صاحبین و همسر و خدا آنحضرت
 پس گفتیم ای پیغمبر خدا و عظمی کن ما را و پندیده که ازان نفع بایم چه جامعیم یا در
 شاین که در دنیا با ما بستر بریم و همیشه میتوانیم در خدمت او استسعا بافت پس
 خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا ازیس ان مع العز لا وان مع الجب و مو ان مع الله
 اخره وان لكل شیء رقیباً و علی کل شیء حسیباً وان لكل کتاباً و ان لا یبدل لک
 من فزین بدین معک و هو حی و ند فی معذات میت فان کان کو یا اکر مک وان کان
 انما تم لا یحشر الا معک و لا یحشر الا معه و لا یسأل الا عنه فلا یحشر الا اصحابها
 ان صلح انت بوان صدق لا نسو حشر الامن و هو فعلک یعنی ازیس با سنی که با هر
 غرقه خاری هست با هر زینتی مرد و بدستی که دنیا را از خود دوری است و بدستی که هر
 که خدای تعالی افریده است نکاشتم مقرر است بر هر چیزی بزرگواری موکل و بدستی که
 هر چیزی که از برای امر مقرر شده نوشته هست بر طبق آن در لوح محفوظ که تغییر بیان

از این حضور سوال کردند
 از حال میت رفیق که با حبسند
 و بعد از مردن او از هم
 باشد حضور فرمودند نعم
 حتی لا یغنی له لحم ولا عظم
 الا طینة التي خالق منها فانها
 لا یبلی بل شیء فی العیر یسند
 بینه حتی یخاف منها کما خاف
 اول ترغ یعنی بلی از هم بسیار

چنان میشود که نه گوشتی باقی
 بماند و نه استخوانی مگر طینت
 سست و یعنی اجزای صلیبه که
 ازان مخلوق شده که آن از هم
 پاشیده نمیشود بلکه باقی
 بماند در قبر و کور شد تا
 وقتی که خدای تعالی حسد یاد
 ازان بیافریند چنانچه اول
 بقایه او افریده شد بود
 اینجا هر بیاید آنستکه آنچه
 استخارته لایق بر آن دارد که
 عملها در ازان نشانی بصورت
 جسم و پشاید در قبر چشم
 و جلیس فرین چنان خود
 میباشد در بستانهای ازان
 وارد است از طریق مخالف و
 مؤالف از اینجه حدیث است که
 اصحاب صلوات الله علیهم
 کرده اند از ازیس بن عاصم
 که گفته است وارد شدیم یا
 جامعی از طایفه بنی تمیم
 بر شمشیر خدا صلی الله علیه
 و آله دامادیم بخدمت آن
 حضرت و صاحبین و همسر و
 خدا آنحضرت پس گفتیم ای
 پیغمبر خدا و عظمی کن ما را
 و پندیده که ازان نفع بایم
 چه جامعیم یا در شاین که در
 دنیا با ما بستر بریم و
 همیشه میتوانیم در خدمت
 او استسعا بافت پس خدا
 صلی الله علیه و آله فرمودند
 یا ازیس ان مع العز لا وان مع
 الجب و مو ان مع الله اخره
 وان لكل شیء رقیباً و علی
 کل شیء حسیباً وان لكل
 کتاباً و ان لا یبدل لک من
 فزین بدین معک و هو حی و
 ند فی معذات میت فان کان
 کو یا اکر مک وان کان انما
 تم لا یحشر الا معک و لا
 یحشر الا معه و لا یسأل الا
 عنه فلا یحشر الا اصحابها
 ان صلح انت بوان صدق لا
 نسو حشر الامن و هو فعلک
 یعنی ازیس با سنی که با هر
 غرقه خاری هست با هر زینتی
 مرد و بدستی که دنیا را از
 خود دوری است و بدستی که
 هر که خدای تعالی افریده
 است نکاشتم مقرر است بر هر
 چیزی بزرگواری موکل و
 بدستی که هر چیزی که از برای
 امر مقرر شده نوشته هست
 بر طبق آن در لوح محفوظ
 که تغییر بیان

در قبر عاده روح بیدار است مشغول است که نماید که میت زار در قبر حاله بهم میرسد که
 ادراك الم عذاب لذت رحمت نماید آنکه روح بیدار و عمو کند پس از اینجهت چنانکه
 مذکور در معرض غیاب و پناورده آمده و جنبان دو چهار دیگر جنات ندانند چنانکه
 شارح مقاصد در کتاب خود میگوید انفا و کرده اند اهل حق بر آنکه خدای تعالی
 بیکر ذاند بمیت و قبر فوج چنانکه توانید بان ادراك الم و لذت خود و لیکن توفیق کرد
 اند و اینکه ابار و روح را محالست بیدار است تعلق میگردانند آنچه بود و میباشد که
 تواند بود که جنات بهم سنا آنکه روح بیدار تعلق گیرد در معرض منع است زیرا که آن
 جنات کامل مسلم است که بان ملامت بر جمیع فعال اختیار بهم میرسد در مطلق جنات
 استای و حجه کلام و حق این است که روح باز بیدار است تعلق میگردانند و الا او را افندا
 بر جو منکر و فکر نمیو نهانیش تعلق مذکور در تعلق است ضعیف چنانچه اشعار
 بر این دارد آنچه روایت شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن
 حدیث بزرگ و فی دخل علیه قبره ملكا الفبر و نکر فلیبان فی الروح الحفوة یعنی در
 ایندیوار و در قبر و فرشتگان بر بعضی منکر و نکر پس میافکنند و بیدار روح تا نهای کاه
 و چون این حکم نسبت به جمیع عنوان عموم دارد بعضی استنبعا کرده اند و در دانسته اند
 تعلق روح بیدار که طبع چو اناات گنده باشد یا شود یا شد خاکستر او بر تار
 و حق است که هیچ استغای روان نیست نظر بقدرت الهی و آنکه نکند او که اجزاء اصلیه
 منویدند از هم پیاشد یا منصرف شو یا آنکه بعد از هم بپاشند و منصرف شد نقد بر
 که فراهم آیند و روح با تعلق کرد و از امانان ما علیه السلام احادیث بسیار آورده شد
 است که فلان ذر بر آنکه اجزاء اصلیه منوید بر چهار پیمانند از اینجهت حدیث است که در
 کرده است از محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جنات از کافی از امام جعفر صادق علیه السلام

و اینک در
 شرح تفسیر
 و تفسیر

اعتراف خود نماداشند باشد لاجرم در فراجه میدان معاصی خواهد گویید پس چون در
 دیدند که مرده مسکن و زنده شد برایشان نکرار یافتند دانستند که خدای تعالی بآ
 است بر عاده جنات در ایشان روز قیامت مثل قدری که برافزید ایشان از اول قیامت
 داشت و عتراف کردند بکافران خود که کسب کرده بودند از انکار قیامت و معاصی
 و کافران که بیدار مذکور از ایشان بعد از آنکه بودند تا اینجا بود ترجمه کلام صبا کتبا
 و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله و تفسیر جامع الجامع میگوید باز در آیات
 خلفهم امواتا اولادهم عندنا نقضنا عاجلهم و بالاجزاء من الاجزاء الاولی و اجزاء
 البعث فیل الامواتان هما اللذی فی الدنیا بعد الحیوة و الذی فی الاخری قبل البعث و اجزاء
 هما اللذی فی القبر للتسليم و الذی فی البعث هو اراده کرده است خدای تعالی بدو پسرین را بر
 ایشان از اول قیامت اجسام و پسرین ایشان را بعد از منقض شدن اجسام ایشان
 و بدو زنده گردانند زنده گردانند اول زاده و پسران زنده گردانند قیامت و بعضی گفته
 اند که دو پسرین عبارت از پسرینند در دنیا است بعد از جنات و پسرین که در قبر باشد
 پیش از قیامت و بعضی اموات و زنده گردانند که عبادت از زنده کردن در قیامت
 بواسطه سوال متکرم و نگردد زنده گردانند در وقت بعثت بواسطه عجزات و کفایت
 و دفاعه مضمون کلام این در بزرگوار فاضل و الله الهادی حطر از کتبنا باشد که بخاطر
 خطور کند که تفسیر مذکور بر وجهی که شایع و مشهور است چنانچه مذکور شد در
 سکونت از ذکر زنده گردانند و پسرینند و در هر یک یک با آنکه ان با اتفاق واضح است اما
 سبب سکونت ازان و عدم ذکران چه نامند چو اینست و چه نامند که در آن
 ثلثا و امینا ثلثا شامل این نیز باشد پس بنیاید دانست که چنانکه در وجوه است چنانکه
 بر وجهی معنی بیان نموده است و کلمات کامل نیست زیرا که چیزی از آثار جنات بر این
 ندارد و سوا الحنا سوال اول الذی چنانچه بعضی است و وقت کرده اند و آنکه حکم کنند

جوابی که در این
موضع

قول است که خود گویند که جایز است که هر دو بر یک چیز وارد شود یعنی جایز است که
یک چیز خود ساخت شود و جایز است که بزرگ عمل آید آنکه هر یک از جان و اولاد
باشد بود بگری و بر این قیاس نیز می فرماید پس هر گاه صادر وقت ایجاد آن یکی از آن
دو امر جایز اختیار کند با آنکه قدرت بر ایجاد و وجود دیگری نیز داشته باشد صافست
بر او که کرد این است از او چیزی که در او بود که بر آن وجه ساخته شود بوجهی که اختیار
کرد است پس بر کرد این است از او چیزی که بر آن وجه باشد اختیار این وجه را
میشود و نقل آن حال این حال ساخته بر این عبادت او میکنند که دو میسرند از او
میسرند بعد از چنان دین میسرند بعد از چنان بر هر چه که بر او لازم است که قابل
شود چنانست چنانست چنانست چنانست چنانست این خلاف منطوق فراموش کرد
مناشبتان و اجابتان است چون مگر آنکه محمل تکلف شود و بگوید چون چنانست
سقط نیست جمیع آثار بی که بر چنانست بر آن مرتبت ندارد و از معضات
ساقط است با آنکه گمان برود باشد که بعد از زنده شدن در بگرد بگرد نخواهد بود
و همان زندگی باقی خواهد بود تا روز قیامت و شمرده باشد ایشان را در سلب همه
که استنشاده اند از ضعف و عجز از هوش و فکانت در قول الهی لا من شاء الله و ان
جایز است که هر چه را بداند فاذا فتح في الصور مصعق من السموات والارض الا من شاء
الله یعنی پس چون در آمد در صور و بعد از بوی استقبل با صور اموات علی اختلاف
التفسیر پیش بهوش میشود و میسرند هر چه که در آستانهاست مگر که که مشیت
ضاق بزنده بودن او گرفته باشد پس اگر گویند که بنا بر این چگونگی معنی سبب است
که ایشان بگناهان خود اعتراف نمایند و گویند ما عرفت ما بذنوبنا میگوئیم بدان
که ایشان منکر بودند بعد از زنده شدن و قیامت را و بان ایمان نداشتند و بسبب
گناه پیش از ایشان الحاصل شده بود زیرا که هر گاه عاقبتانند پیش نباشد و ملاخط

که در قلم او وضه است پس او که از نفس سپهر شهری که در میانست مدار علمنا عصر
 است کشف علامه زنجبیر است مفاتیح الغیب امام فخر رازی که بنفیس کبرایشها و از کتب
 التذیله بغوی که در میان اهل عربیت بقرا مشهور است مجمع البیاء و جوامع الجامع شیخ ابو
 علی طبرسی رحمه الله علیه تفسیر تفسیر ابوری و تفسیر انوار التذیله فاضل فیض و در هر یک
 از مفسرین مذکور تفسیر نیابت را بر وجه اول مرتبی ندانند بلکه اکثر ایشان
 وجه دوم را اختیار کرده اند و تفسیر وجه اول را بعضی نقل کرده اند و تزیین کرده
 بعضی بر مخرج نقل آن افسار نمودند و آنکه ترجیح داده باشند و اگر آن شایع و مشهور
 میبویست ایشان چنانچه بر سر تفسیر تفسیر کرده بر این وجه مشاوت نمایند ما بواسطه
 توضیح مقام در صدد ابواب کلام بعضی از ایشان در آمده است که میگویند صاحب کشف نیز
 در تفسیر این کوره گفته است که از اولی ما ما ما ما اولی و اما ما ما ما عند انقضا
 اجالهم و بالاجابین الا حیا و الا ولی و اجیاء البعث بعد اوده کرده است خدای تعالی
 بدو میرساند او بدین اشیاء اجسامی روح را اول فطرت میرساند ایشان را منکام و پسند
 جلهای ایشان بدو زنده گردانید زنده گردانید و بدین اشیاء روح بر اجسام مد
 زنده گردانید و مقام بنفیس است بعد از کلام مذکور و عباتی از او کرده که ترجیح
 این است که اگر گویند چگونه صحیح باشد که او بدین اشیاء اجسام بر روح و حال نظیر
 امانت میرساند گویند حال آنکه امانت میرساند محقق ندارد که از حیث جوامع این
 که چنانچه صحیح است که بگوئی سبحان من صغر جسم البعوض و کبر جسم الفیل یعنی نیای باور میکند
 که هر را که خورد گردانید جسم پیش او بزرگ گردانید جسم فیل را و چنانچه میگوئی بگفته
 میباشند چاه کند میشود سنگ سازد در قهر چاه او را و فراخ گردان پاناس را و حال آنکه
 مثال اول نقل از بزرگی بخورد و از خوردی بزرگی نیست در مثال ثانی نقل از تنگی
 بفرایند و از فراخی تنگی بزرگتر بود و افسوس سازند ساختن بران و جبارست و وجه صحت این

این وجه است که مختار است که در کتب که در این کتاب است و این است که کلام ایشان بر وجهی که
 مشتمل است بر بعد از این و اعتراف ایشان بدو میسر نیاید و در زندگانی که در این کتاب است پس یک سال پس از
 در دنیا خود آمدند و بعد از چهار روز یکی در قبر بعد از سوال منکر و نکیر و یکی در زندگانی که
 در قبر خواهد بود و این واسطه سوال مذکور و یکی در دنیا است بسبب جزای آن اعمال و
 از زندگی دنیا که از ایشان واضح شده و نام آن نیز اند بجهت آنست که غرض ایشان از کو
 زندگانی که در این کتاب است که ایشان از سبب آن زیادتی در دنیا معلوم شد بر وجهی که در این کتاب است
 ایشان و از این جهت است که بعد از آن گفتند که قاعده نماید تو بنا اعتراف کردیم بکتابها
 که بسبب نکار و عیب ما از احاصل است و زندگانی که در این کتاب است و در دنیا ظاهر است که بر وجهی که
 که ایشان از سبب معرفت مذکور بود باشد تا اعتراف بکتابها آن از سبب آنست که در این کتاب است
 شد و میسر شد شرح و شرح موافقت گفته اند که نفسی است این است بر این وجهی که در این کتاب است
 نام دارد اینچنین از ایشان است که نام آنست بعد از آن گفته است و اما قبل از این
 اول تمام بر مخلوق شدن ایشان از اجسام حیوانات و در وقت نطفه و علقه بود و میسر شد
 دوم بر میسر شد که بعد از حیوانات نباتات و حیوانات در دنیا که بعد از
 نباتات و زندگانی که در این کتاب است بر حیوانات نباتات و آنکه میسر شد تحقیق
 ندارد مگر بعد از حیوانات پیش از حیوانات نطفه و علقه حیوانات است و این کتاب است
 شد تا مذکور کردی که آنکه از مفسر و اعناد بر قول اکثر است تا اینجا بود و وجه کلام
 او در شرح موافقت و از آن معلوم شد که نفسی است و حیوانات را مشهور و قول اکثر است
 نفسی و حیوانات و قول اول و بخاطر میسر شد که نفسی است بر عکس این است چه تابع کلام
 اعظم مفسرین ظاهر مشهور که از شاد و قول اول دانسته دنیا ایشان مشهور است و
 این پیشتر و این شایع مشهوری گفته شد است و قول اول و کویا این حکم از او است

که در فم

الفیه یعنی این عرض نامداد و شبانگاه بر افش و بر رخ خواهد بود از قیامت زیرا که پس
نامدادی و شبانگاه در قیامت نیست بعد از آن امام علیه السلام فرمودند که مگر شنیدند
قول خدای تعالی که و يوم تقوم الساعة ادخاوا ال فرعون اشد العذاب کتابا لزانکه ^{بهر}
تقاضای آن میکند که عرض مذکور در بر رخ ^{باشد} نه در قیامت و قوله تعالی و من اعرض عن ذکر
فان له معیشة ضنکا و محشره يوم لعنة اعمی یعنی کسیکه اعراض کند روی بگرداند از یاد
من پس بدینچه که مراد است پس تنگ و زندگانی ناخوش و محشر میکنم ما و در روز قیامت
نابینا که هیچ چیز آنه بید مگر حیتهم و اصناف عقوبتهای از آنچه کثر مقدرین گفته اند که مراد
از پس تنگ و زندگانی ناخوش عذاب قیامت ^{زکر} بفرستد و در قیامت بعد از آن و نمیتواند بود
که مراد بان زندگانی دنیا باشد بواسطه آنکه بسپای از کف از زندگانی دنیا خوشی و
است و ناخوشی و تنگی نزارند و مؤمنان را بر خلاف آن زندگانی است و در کمال ناخوشی و
تنگی چنانچه حدیث اللذنبای سجن المؤمن و الجنة الکافر ناظر بر آنست و قوله تعالی فی حق قوم نوح
اعرفوا اذخاوا انارا یعنی عرفی شوید پس داخل شوند با شش از پر که ناچنانچه گذشت از
برای بعضی نراخی است و ظاهر است که در قیامت ایشان با شش قیامت متصل نیست بفرقی
شدن ایشان پس از آن شش روز باشد و اگر مراد محشر عتق تعالی شانه و دامان ایشان با
و در قیامت میبوی مناسب این بود که عطف آن بفرقی شدتیم واضح شود و بنا چنانچه محشر
نپس نما پس ساهم اشهار یافتند در کتب کلامی که اسناد لال بر وقوع عذاب قیامت
کو پهر رتبا اشنا اشدین و لحننا اشدین فاعرفوا ان توبنا من ال خروج من سبیل
یعنی مینگویند که ان روز قیامت که ای پروردگار ما بمرشد ما و در روز قیامت که در ابتدا
ما و در بار پس عراف کردیم ما بگناهان خود که انکار عیب بود و نکند بیب غیر فدر آن
ما هست بسوی پهرت شدن از آن بایستی برینا مگذاران شروع و فرخ که بسبب استحقاق با
ایم هیچ ذایعی بطریق که بان سلوک کنیم و از فرخ ^{کو} همانی بایم و نظر بر اسناد لال خدا

واجماع امت برخلاف ایشان منعقد است و احادیث بسیار بنویس بطریق مخالف و
 مؤلف در این باب بنویس از لغتی چنانچه از حد ضبط و شمار تجاوز است و شیخ بزرگوار
 محدث معروف کاتب و کتاب کافی بسیار از ان از طریق اهل بیت علیهم السلام
 روایت کرده است هم چنین شیخ صدوق محدث بن بابویه در کتاب اشعریان از مصنفان
 خود و کتاب شکات مصابیح از طریق اهل سنت نیز بر بسیاری از ایشان وارد را با

فرافی نیز معارضه داشت مثل قوله تعالى كيف تكفرون بالله وكنتم امواتا فاحياهم ثم يميتهم
 ثم يحييهم ثم اليه ترجعون یعنی چگونه کافر میشوید بخدای تعالی و ایمان بخدا کنید
 بوجدانیت او و حال آنکه شما بودید مردگان بجهت اینست که از اجناس نبودید پس زنده
 گردیدید شما را بفتح روح ربیدنهای شما پس از این بمیرید شما را چون اجلهای شما در
 بعد از ان زنده گرداند شما را پس باز گردانید به سوی او و شواید برای مجازات زیرا که خدا
 تعالی در این ایات جوع و بازگشت بسو او را که عینات از برانگیز شد در قیامت است
 عطف کرده است ثم برز و زنده گردانیدن یکی البتة در غیر خواهد بود چنانچه هر چه
 مفسر است بران رفتارند که یکی از اینجمله خبر از نیست در تفسیر کسیر هر کس که قابل شد است
 زنده شدن در غیر قابل است به عذاب غیر پس مدلول اینست تحقق عذاب غیر باشد قوله تعالى

حكاية عن الفرعون ان النار ضرور عليها عذابا و يوم تقوم الساعة ادخلوا
 ال فرعون ان هذا عذاب عبي فرعون ان الله عرض کرده پیشوند بران نامداد و شبانگاه
 روز که قیامت قائم شود گویند فرشتگان ایشان را که در ایستادگی کفار فرعون در سخن
 عذاب عذاب جنم است زیرا که عطف و آمدن ایشان باشد عذاب در قیامت بر بعضی
 ایشان بر افش هر نامداد و شبانگاه نقاضای آن میکند که عرض ایشان بر افشند
 غیر عذاب است که در قیامت باشند نخواهد بود مگر در غیر و از حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام روایت شد است که ان هذا في نار البرزخ قبل القيمة اذا عذبوا لا عذبوا

و در کتب تالیه

شنیدند پس اگر ایمان با این معنی بناورده نصیحت اصل ایمان و تصدیق بملائک و
 نزول جبرئیل هم واجب از نصیحت ایمان بعد از خبر کوشش کن که اغوا بدست آید و گو
 ایمان آورد و بخوبی آن کوزه که دنیا علیهم السلام مشاهدت چیزی نمایند که دیده امت
 قابلیت مشاهده آن نباشد چیزی برایشونند که امت را توانستند شنید ایمان بعد از خبر
 بناورد و بخوبی این نیز بکن که همیشه چیزی را بدیدند شود که مانع بینیم و نشویم و از جمله
 امور که سوره اسعیا را در آن پیشک دانسته فکر کنی مجال کسی که در عالم خواب حدیث
 مجلسی که جماعتی شنیدند می بینند که مادر و عقیب بسیار در پیش او آمده او را
 میگویند یا جعی از اهل عذاب و از عذاب عقاب بسیار است و میگویند یا از آن فریاد
 مینویسد و او میگوید و از آنها نهانم و از آنها بسیار بد چنانچه گاه هست که در اشای خواب
 از شدت نام و ایذا فریاد های مهیب را و بطور و در میسرند از دیدن او بدست میور
 در آمد عرفی بر که پیشیند حال آنکه مردم که در نزد حاضرند نه از آن می شنوند و نه خبر می آید
 ما و عقیب مذکور و در کسانی که او را می شناسند می بینند پس می آید که در آن بر این حالت
 عذاب دارد و عقیب را ایمان بسیار و غرض از این تمثیل بجز تشبیه این حالت است آن
 و شبیه بر امکان آن نه آنکه مادر و عقیب خبر می شناسد خواب که وجود آن در عالم جلا
 و در خارج محقق ندارد و شبها چه می آید است زیرا که تحقق وجود آن در خارج محقق
 و اتم از وجود مادر و عقیب بسیار است بلکه نسبت حیات و عقارب بسیار است آن از قبل
 نسبت حیات عقارب عالم خواب است حیات عقارب چه داری فان الناس بنا موافقا ما نوا
 انهم و ایدیت هم مان غافلند از عقیب هم گویند با تحقیق کان مانند ضرر و غفلت
 که میوزند چون بیدار نمی باشند می آید است و بسیار است که عذاب خبر که عذاب
 عذاب است و در برخی ما بین موافق است منقول علی جمیع امت است و اگر مثل ایمان با
 ند و از اهل اسلام کینه انکار آن نکرده مکرر و می آید است که در معرض اعشاء و احیاء است

ش

بسیار است

و آخرت سعید و شعیب رحمة بر تمام بهاء آوه یعنی حضرت را صلوات است که یکی را از ان
 نازل ساختند است هر صانع حق و امن و بهایم و نور و نور رحمت پروردگار کدانشند است که در
 آخرت شامل بنیان خود سازد و ایشان را با آنها پندارم و در پس از حدیث اول معلوم شد که حضرت
 عرفت بیان کرده است از برای بندگانش خود مراتب معرفت خود را از حدیث دوم ظاهر شد که مرتبند که
 نزد خدای تعالی نور و نور رحمت باقی است پس چون کافر از ابرو هیچ بکازد اما نور و نور کامل
 معرفت حاصل نیست بازه هر چه در مقابل هر چه که بمقتضای حدیث دوم از برای مؤمن
 در آن دنیا خواهد بود و بجهت کفر مادی مخلوق شده است که از او پنداری او میکرده باشد این
 است خاصه و چه مذکور بود و کثرتی از ایشان اول بسا باشد که بخاطر خطور کند که
 بسا هستند که بر سر میباشیم بعد از دفن و کوشش میباید از اصل چیزی از او سوال و جواب
 مذکور و خطای و عتاب ملکین نمیشوم و بسا هستند که فیرا میباشیم و میباشیم و
 دیگر هم چنانچه کدانشیم بی آنکه ظاهر شود که در ایشانند اند از آن حال تغییر داده و اصل
 مادی و معنوی میباشیم که در کرد و پیش از جمع باشند چون بضای میباشیم امری که مشا
 هده و همان دلالت بر خلافتان داشته باشد پس بیاید آنست که نشیند ما سوال و جواب
 فرمودند بدلائل و عقاید مذکوره را در عالم ملک یعنی عالم شاهده و عیان مانع
 نمیشاید از بضای با آنچه محقق مذکور در عالم ملکوت یعنی عالم غیب این کوشش و
 ناقابل آن نیست که اسامع شاهده امی ملکوت نماید بلکه ادراک محقق امور مذکور
 بحسب یک است غیر این جواس میباشیم که صحابه مارضوان الله علیه هم که بسعاد خلد
 پیغمبر صلی الله علیه و آله استعدا داشتند ایمان آورده بودند بانکه جبرئیل علیه السلام
 را بحضور نازل میفرمود و از غان کرد بودند بانکه حضرت شاهده او میبکنند با هم مکا
 میبمانند حال آنکه ایشان بانکه حاضر بود و را میبکنند و از مکالمه ایشان از می

بنوعی
 نام مبارک
 خود

این کتاب در بیان
 کتب و عقاید
 مذکور در حدیث
 است
 در بیان
 کتب و عقاید
 مذکور در حدیث
 است
 در بیان
 کتب و عقاید
 مذکور در حدیث
 است

شاید

چند مان مرده اند این جماعت گفت در زمان شرک و کفر حضرت فرمودند بدرستی که این
 گروه مثل اینند در غیرهای خود هستند ای کرمین و خوق این که شما از دین بگذرید باز ایشان
 در مقام سوختن بدریا انداختن با آب گدا و هوام دادن مویای خود و در اینها از ترس آنکه
 مبادا از بیخ و سرشتر هم کرده شما نت بگذرید بگویند و به باشد که پدر فلان مثلا بقتل
 عذاب گرفتار است یا خودش فلان را در دنیا عمل نیک کرده در غیر بر این وجه عذاب
 کشد امثال این امور هر این در عالم بگردم بدرگاه احدی که بشنوا اند شما از عذاب
 که من می شنو ازان بساط الله علی حیات الارض و عمار و بهار و اینها است در
 کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام ان الله بساط علیه لغفر و سبعین نیتنا
 لوان نیتنا و احدی منها نفع علی الارض ما انبت شجر ابدی یعنی بدرستی که خدای تعالی
 میسازد بر کافر خود و نه مار بزرگ که اگر یکی از ان نفس بر زمین دمد و بگردد
 زمین گناه نرو پانند و اهل سنت نیز روایت کرده اند همین عده خاص را از پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و بعضی از اصحاب گفته اند که میباید ^{حال} نیت نکند و مخصوص مازان با این عده
 خاص دنیا باشد که عده مازان مذکور بقدر عده صفات ذمه او باشد مثل کبر و
 حسد و حقد و سایر اخلاق رشت صفات ناپسند زیرا که ان با انواع دنیا میگردند
 میتواند بود که عده انواع ان در واقع نود و نه باشد هر یک از ان بعضی در ان نشاء
 نماید شود و بعضی از ان را بگذرد و در خصوص عده مازان مذکور بود و نه و جنظا هر
 اقناعی ابرم کرده اند که حاصل ان است که در حد وارد شده که از الله تعالی ^{بشهر} لغفر
 استامز لجهار دخل الجنة یعنی مختار عزت با تعالی و حد الفرض بود و نه نام است که هر
 احصا کند ضبط نماید از داخل پیشو همیشه و همیشه احصا و ضبط ان است که بضای
 نماید از عان کند با تضای خدای تعالی بجمع انها و نیز روایت شده است از پیغمبر صلی
 الله علیه و آله که ان الله ما نزل من انزل منها وجه واحد بین الجن و الارض و الهما

انحضرت فرمودند فان لبيته صلى الله عليه واله انى كنت لا نظرك الا بيل والنعيم وانا
 ارعاهما وليس من نبي الا رعى النعم نعيم فكنت انظر اليها وهي تملين في المكتبة ما هو
 يتوق بعينها حتى تذر عينها فاقول ما هذا واجيبه جبرئيل فقال ان الكافر
 يصور نبي ما خلق الله شيئا الا سمعها ويزعمها الا الثقلين يعنى پيغمبر صلى الله عليه واله
 واله فرمودند بدر سخن که بودم من که میدیدم بسوی بعضی مشران و کوفندگان و حال آنکه
 من شیانی ایشان میکردم بنود ام هیچ پیغمبر که شیئا کوفندگان نگوید باشد پس بودم
 من که نظر میکردم بسوی ایشان و ایشان مثلی و مجتمع بودند و مکانی که داشتند در حوالی
 ایشان چیزی نبود که باعث تصرف مردم کرد ایشان شود پس دیدم که ناگاه مردم کردند و رفتند
 شدند با خود گفتیم ای چو چنان است این و عجیب میکردم تا آنکه جبرئیل امین علیه السلام
 من نازل شد و گفت بدر سخن که کافر بود در غیر صورت زدند که نیا فریده است خدای تعالی
 چیزی را مگر آنکه او را در او پیشوای ثقلین یعنی حق و الله که حکمت الهی مقتضی شنید
 ایشان نیست و روا شده است در کتاب کافی از زینب ثابت که گفت بپا رسول الله صلى
 عليه واله و روايت شد است از امام محمد باقر علیه السلام که انحضرت فرمودند فان لبيته
 صلى الله عليه واله ما يطأ لبي الجاعل بقدره ونحن معدن ما حدث به فكاد ان يلقين
 وانا ابرسته و مستغفان صلى الله عليه واله من يعرف اصحاب هذا تغبر قال رجل
 انما قال فوالله ما نوالى الشك فقال ان هذه الامة ينسلي في نورها فوالله ان لا تدفوا
 لدعوات الله ان يسمعكم من عذاب القبر الذي اسمع منه يعني في رسول خدا صلى الله عليه واله
 اله و در محوطه بنی بخار بر اشتر خود سوار بودند ما بان حضرت شهودیم که ناگاه اشتر
 دم کرد و در هم کرد و بد چنانچه نزدیک بود که حضور زاینده را در این اشتر ما بر قبر
 چند خا و که عدان شش بود پای پیچ پس حضرت از صالحان مژده استغفار کردند و
 فرمودند که پیشنامید ایشان را مردی گفت که پیشنامید ایشان را حضرت از او پرسیدند که

حدیثی است از امام
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام
 در بیان
 این حدیث

قال

روزن مصباح و مرزیه یکسره و بسکون زای بی نقطه و فتح زای بی نقطه دار و بیا بیک
 نقطه است معنی عصا همین مشهور و یخچین است فان الصیاح الارزیه الیه
 یکسره المذرفان فلنهابالیم خفت فقلت المرزیه یعنی از زبیر میشد بدینا ان چیز است
 کلمه زایان پیشکش در هر گاه بهم بگوئی قلبی که هم زایم یخچین با خواهی خواند
 فاضلی بیضاوی در کتاب شرح معانی که از مصنفان است میگوید باید با حد مرزیه
 میشد بدینا خوانده اند و سبب یخچین است باز اگر کسی پیشکش نماید خواند که بدینا کنیم
 هم زایم و لیکن صاحب فاموس شرح کرده است تا که مرزیه میشد بدینا نیز آمده است
 با پنجه صاحب صحاح نقل کرده است اصلا من عرض شده و نذر بدینا نقطه دار و عین
 نقطه از ذکر بضم ذال ما خود است که مراد فرغ است و مراد به ثقلین جن و انس است
 و سبب آنکه جن و انس را ثقلین گفته اند و با ایشان است نسبت بسیار آنچه بود و
 زمین است از حیوانات زیرا که هر گاه کسی میخواهد که نفاس ایشان چیز را و انما بد استم
 نقل بران اطلاق میکند چنانچه در حدیث آمده که فیکم الثقلین کتاب الله و عشره بنابر
 آنچه صاحب فاموس میگوید بر این وجه جعل آمده و معنی حد است که بدینا که کتاب
 در میان شما بعد از خود ثقلین را که کتاب خداوند است من اند بعد از من ایشان
 اندا کنند ایشان را وسیله هدایت و نجات خو سازند بعضی گفته اند ثقلین بنا
 جن و انس بواسطه عزرات و کراهی برای ایشانست نظر بسیار حیوانات و بعضی گفته
 بواسطه ثقیل بود ایشانست تکالیف شرعی و کویا حکمت دانند ایشان را از عذاب
 نشوند است که اگر حیثونند احوال ان نشاء مر ایشانرا بدینا خواهد شد فانه تکلیف
 که امتحان و از ما پیش ایشانست در بندگی و تکلیف ایشان مرتب نخواهد بود و اخلاص
 بسیار بر نوبت اهل سنت و اولاد است که اشعار بران دارد که حیوانات عجم او از خدا
 پیشوند و احساس ان منانند از جمله در او شده است از امام محمد باقی علیه السلام

خفیه
 در حدیث
 در حدیث

شان

حجت استمال بشارت اینجا بر سبیل سخره و استهزاست هم چنانکه در این کوه فبشر هم
 بجداب آیم بر او جبر واقع است و نزل بضم نوک و ذای نقطه دار چیز است که بواسطه هما
 مهتاس میکنند از طعام و شراب امثال آن و این نیز چنانچه محقق نیست بر سبیل محکم و
 استهزاست حجت این بسیار است که اهل دروغ وقتی که نشسته شوند با ایشان میند
 که دفع نشستی از خود بیان نمایند یا ابی که دروغ خیان بد از خود بیدان بشویند نهان
 نزل بنا بر معنی که سبوفکر یافت بمعنی اول است و ضربه معنی در انداختن و افترا
 چنانچه قصد سوزانیدن دارد قال الصبح صلیت لرحل بنان اذا دخلت النار و اذا
 جنتها القلوب کانه زید الا حراق قلنا صلیت و صلیت فضلیت اناه معنی القبر اضافه شد
 در این فقره اسم فاعل بمفعول و خوب بر حذف مضاف و کلام در این نقد بر است که اناه معنی
 صاحب القبر و می تواند بود که اضافه مذکور از قبیل اضافه صفت باشد بجز معنی
 مصراع حضور و کرم البلاد چون این توجیه منضمین نقد بری در کلام نیست اولی است
 توجیه اول و بیاید دانست که احادیث بسیار وارد است در باب آنکه ملکین مذکورین سینه
 منکر و نکیرند بعضی از اهل اسلام انکار این معنی کرده اند و گفته اند منکر عیان از چیز
 که در قبر از کافر می شود مثل زید بن سواد ملکین طلیش دل و امثال آن و نکیر
 از چیزه که از ملکین بعمل آید مثل زدن بگوز اشپن و توجیه ملامت نیست امثال آن پس
 مؤمنان را با اعتقاد ایشان منکر و نکیر منحوا هلد بود نهانیش احادیث بسیار در این باب
 روایت شده است که صریح است در خلاف آن و الله اعلم فایضا اکفانه و چه مخصوص القاب
 و در واقعند کفر بعد و الله ظاهر است زیرا که در این شناخت و ناخوشی هست که مناسب
 بحال او قبضه یا فوضه بر زید معنی ما خلق الله غر و جل من دابة الا ان عظماء اصلا
 التقلین یا فوج پیام بد و نقطه نشان و از آن الف و فاء و اخوش خا و نقطه دار مو صلی
 از سر که اطفال را وقتی که نزدیک بودت ولادت اموضع حرکت میکنند جمع آن با فوج
 است

بنا بر روایت

وایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای تعالی از نقای ایشان چه
 شایع بوده است میان انجماعت که چون در شهر کعبه نادر پدید آمد و از او پرسیدند
 گفتند حج را بجز او از مشرکان این شدنگ اینچنانچه خیال بشند که مگر بگفتن این کلمه
 از شدت مرگ و صدمه آن خلاصی خواهند یافت و اینچنین لالت میکنند بر آنکه
 روز مرگ و وقت رحلت از دنیا است مراد بلائیکه ملائکه مفرق میگردانند و اینچنین
 موافق است بقول اکثر مفسرین و بعضی مفسران نیز بر اینها تفسیر کرده اند و ملائکه
 به ایشان که موکل و ذبح اند و الله اعلم اذا كان لوت بعد و اظا هر آنست که مراد بعد از
 اینجا اعم باشد از کافر و از فاسق که در فسق و اثم و در ذر و ایت شده است و کافر
 معتقد که بعضی از آن خالی از فوتن و اعتیاری نیست زام امام جعفر صادق علیه السلام که
 لا یسأل فی القبر الا من محض الايمان محضا او محض الکفر محضا یعنی سوال میکنند در دنیا
 مگر از کعبه که خالص بود باشد کفر را یعنی دین خود را خواه ایمان باشد و خواه کفر و
 اخذ کرده باشد و تولد در آن داشته باشد و کسی که ایمان او منسوخ نگردد باشد یا کفر او
 مخلوط با ایمان قابل آن نخواهد داشت که در غیر آن سوال کند و بی سوال غیر محسوس
 خواهد شد مصنف امام ظله گوید با عامی عام باشد با عارف خاص یعنی میسند بین
 ذلک خود را و این مذهب اگر چه غیر مشهور است اما بعضی با اینچنین منسک شده بان
 قابل شده اند و الله اعلم اجمع من خلق الله و یأود کلینة و صفر حد و دیگر که از امام جعفر
 صادق علیه السلام روایت شده است این کلام بر این وجه واضح است که بقول الله تعالی
 من انت قمار ایت شیا اجمع منک فقول اناعمالک التی الذی کنت عمله و را بک الجحیث
 یعنی میگویند با وضوح که پای بیگانه تو کسب کنی و ش فرزند تو کسب کند پناه ام و او در
 جواب گوید که من عمل به تو ام که بران اقدام نموده و عقیدت زشت تو ام که بران بود
 و ذی بکسرای نقطه دار و شد پند با یعنی هيات و صوت است اینست از من چه و قبله

اینست پناه ام
 باشد که
 اینست پناه ام
 باشد که
 اینست پناه ام
 باشد که

تا عم از نعمت کبر نون ما خود است یعنی ما بنعمت پر یعنی این نعمتیم بآن میباشد از
 مثال و امثال آن با از نعمت یعنی نون که معنی نفس نعمت است که با احتمال دوم و
 این مقام فرقیست چه گفته اند کم ذی نعمه لا نعمه له یعنی نسبتا صاحب نعمت است که
 مراد از این نیست **فاز الله تعالی** بقول میتوان بود که این کلام از جمله کلام امام
 علیه السلام بود یا شد و بعد از کلام سابق بر آن ختم شد یعنی وسعت و کثرت و شد
 در آن بهشت در آن و خوابید با غنای چشم و میتوان بود که نعمه کلام ملکین بود یا شد
 اصحاب الجنة يومئذ خیر منقر او احسن قفلا یعنی مجاوران بهشت از روز بهشتند از
 درگاه مکان و نیکو ترند بحسب اشراف که مستقر و مقبل هر دو اسم مکان بنا
 و میتوان بود که یکی اسم مکان باشد و دیگری اسم زمان گاه از آنکه زمان و مکان
 ایشان بهتر از زمانها و مکانهاست که در خیال خواند نامد میتوان بود که هر دو
 با یکی از ایشان مصدر معنی باشد یعنی بهترند از روی قرآن و نیکو ترند بحسب
 و مقبل بر هر نقلی بر ما خود است از محل خواب قبول که چون در بهشت خواب نمیشد
 بر معنی لازم محمول شده و مراد بان روز که در با هر واقع است روزی است که در او بر ساقی مذکور
 است یعنی قوله تعالی يومئذ الملائكة لا بشره يومئذ لله ربی و يقولون بحر محراب
 بعد از آنکه کفار متکذبان را بدین ملائکه و لغای خدا کردند و گفتند اول انزل علينا الملائكة
 او نوری و بنا یعنی حجاب نبوده نمیشود بر ما فرشتگان برسانت یا با خیار صدق محمد با چوای
 پیغمبر بود کار خود را اشکارا و انا با ما سخن گوید بنصدها و بیعت محمد فرمان دهد علی
 اختلافاتنا سپر نازل شده و حاصل معنی آن واقعه اعلام افشک و روز که بر زمینند کافران
 فرشتگان را هیچ مترده نیست از زمین کافران را یعنی نوحی که طلب کرده اند که ملائکه را
 بر زمینند در دیدن خدای تعالی حدیث لا بشره شنوند و بگویند فرشتگان مرایشان را
 که لغای الهی بر شما حرام و باز داشتند است گویند این قول کافرانست که چون ملائکه را

و معنی مقصد از آن اولی است

فلذلك قوله تعالى يقين الله الذين آمنوا الخ يعني يدبر شيئا مسلم چون سوال کرده شود در فیر کواهی میدهد بآنکه یقین خدائی سزاوارتر سزاوارش سوای معبودی همناو بآنکه محمد رسول و فرستاده اوست پس این یقین بر فرار داشتن او بر این شهادت مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید که یقینا الله الذین آمنوا الا ینتم بفسح الخ فیر

متوجه فرمایید که یقین یعنی سبب هر دو معنی است از حدیث یقین فایده میگیرد و فراخی است در مراد بعد بصر از نهایت و گداز است که نظر باین تواند رسید بچشم وسیع و فراخ سزاوارند بر او فیر و انعم خدا که چشم او کار تواند کرد و گمان نشود که منافق است و مخالفت میان مضمون این حدیث و میان آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله در ضمن حدیث دیگر روایت شده است که یقین از هر سبعه ذرا عافی سبعین یعنی فراخ میباشد بر او فیر و در هفتاد و یکم از کتاب کافی روایت شده است از امام جعفر صادق علیه السلام که یقین از هر سبعه ذراع یعنی وسیع سزاوارند بر او فیر و در هفت کتبی که روایت شده است و فراخی نیز باختلاف درجات و مراتب هر کس مختلف میشود پس میتواند بود که مرتبه او در هفت کتبی باشد و مرتبه او در هفتاد و هفتاد و مرتبه او در اعلی مرتبه باشد

اعلم ثم یقینان در آیات الی الجنة در بعضی روایات بعد از این فقره این عبارت را فرمودند که فلا ینزلن بائنه من روحها و طیبها الی یوم القیمه یعنی بعد از آن مهکشایند بواسطه اسبابش او در آرزوی او میشود و یقین است که همیشه میرسد باشد با و راحت و نکبت نازدنی است ثم یقولان که نم فرود آید بر عین خاک شدن چشم و بر طرف شدن کبریا و است دیدن او آنچه شایسته دیدن آن دانسته باشد و قویست فاف صد کرم است چون عرق برده است که اشک گویند از بیستای فرج خوشحالی میرد است اشک گویند از بیستای خون و اندوه کرم بعبیر کنند از فرج خوشحالی بسیار و ظفر بر دشمن بفر عین خاک شدن چشم و میگویند چشمش بفر بکس و فرج فاف فقره یقین و ضم فاف نوم الشایب لثام

و یقینان در آیات الی الجنة در بعضی روایات بعد از این فقره این عبارت را فرمودند که فلا ینزلن بائنه من روحها و طیبها الی یوم القیمه یعنی بعد از آن مهکشایند بواسطه اسبابش او در آرزوی او میشود و یقین است که همیشه میرسد باشد با و راحت و نکبت نازدنی است

در هفتاد و یکم

بود

بجای آنکه در کتب معتبره
نمی آید

فيما يحب و يرضى يستطيع ان يقول ما يشاء و يبني ما يريد و يبتغي ما يرضى
 خدای تعالی را بر چیزی که دوست میدارد از او رضای او بان مقرونست و مستوی
 بود که بنا باشد بصیغه مخاطب یعنی بر چیزی که دوست دارد بر او چیزی را و آن را رضی
 باشد و هو قول الله عز وجل انما اراد ان یخرج من ارضه فاصبر انما یقول ملک ان کتبت
 الله فيما يحب و یرضی بخلاف مضاف و نقدر کلام این باشد که هو مداول قول الله
 عز وجل و هیست که غایب باشد بر نسبت به خدای تعالی و مؤمن را بر آن
 جواب ملکیان بان داده است که گفت است الله رب العالمین یعنی تثبیت و بر کجا داشتن خدای تعالی
 مؤمن را بر آن جواب مصادق قول خدای تعالی است در قرآن مجید چنانچه خلاصه آن
 دارد و آنچه سوابق ثلاث است پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت ذکر قبض روح بنده مؤمن
 میکردند پس فرمودند تم تعباد و حشر حید و پایتیه الملكان مجلسانه فی قبره و یقول
 له من ربک و ما دینک و من ربک فقول ربی الله و دینی الاسلام و نیتو محمد فناد
 مناد من السماء ان صدقتم و قد کذبتم فقل الله تعالی یحیی الله الذین امنوا بالاقوال
 الثابت یعنی بعد از آنکه قبض روح بنده مؤمن شده باشد باز عود میکند روح او
 بجسد میثاقیند و او فرشته پس میبشاشد او و در قبر او میگویند مراد که
 کیست پروردگار تو که بپریش او پیام نموده و چیست بن تو که بران از دنیا رفته
 و کیست پیغمبر تو که با او ایمان آورده پس میگویند او در جواب که پروردگار من حضرت
 عزتت تعالی و عده الغیر و هم من اسلام است و پیغمبر من محمد صلی الله علیه و آله
 ندانم بکنند منادی از آسمان که راست گفت بنده من و این مصادق قول خدای تعالی
 که یحیی الله الذین امنوا بالاقوال الثابت یعنی ثابت و بر کجا میدارد خدای تعالی
 را که ایمان آورده اند قبول ثابت و سخن ناپی دار و آنچه سوابق شده است از پیغمبر
 الله علیه و آله که ان المسلم اذا سئل عن الشهیدان لا اله الا الله وان محمد رسول الله

در ذار و نیا بران بود و عمل صالح بود که جعل میثاق و ذار و این کلام صریح است و آنکه
 چنانچه عمل دران نشاء بصوت جبریم در میثاق اید اعتقاد نبرد و ان نشاء مجسم می شود و آن
 من الدنیا ان نحل بصیغه امر حاضر است نه فعل ماضی و انتر یعنی غاسل و در این کلام
 فعلی مفقود است یعنی نیت و کانت فوقی کلام بران و و او و انتر و او و حال است و نقد بر کلام
 است که خبر نحل و الحال انتر یعنی غاسل یعنی در حالت می کنند بسو آخرت و حال آنکه
 می شناخته باشد و نیت خود را و هوشی ان ذار که بدانند که غاسل او کس است و می
 بود که و او و انتر و او عطف باشد جمله و انتر یعنی غاسل معطوف باشد بر آیه اطیب
 و بر این نقد بر احیای نقد بر کلام نحو اهد بود و بنا شد حامله قال في الصحاح نشاء
 فلانا انشاء نشاء اذا قلت له نشاء انك الله اي سئلتك بالله يعني عني كما هي كوميك
 نشاء فلانا انشاء با ب معنی است که گفتیم یا و انشاء الله یعنی از خود خواست می نام بخدا
 بختان الارض بختان بضم خای فقطه دار و نشاء بدانند فقطه معنی شفا است قال
 في الصحاح خدا الارض بختها شفاها والرعد الفاصف عدا و از کورن عزیمت بر است
 و فاصف ما خود است از وصف یعنی فاف معنی شدت و صلابت و از رعد قال في الصحاح
 والرعد الفاصف ای شد بد الصو و من نبيك در بیسای از احادیث و او است که از امام
 او نیز سوال می کنند و اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ذکران نکورند بنابر
 انشا اشارت بآنکه شهرت ان هم شجر است که احیای بدان ذکر نیت و بواسطه رعنا
 کسر نفس اقدس و خو سلام الله علیه و و این کرده اند اصحاب طار صوان الله تعالی علیهم
 که در وقت فرخا طهر بنی اسد و اللد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسوخدا صلوات
 علیه اله نفس اقدس بنامش این او بود ند بعد از ان فرمودند انك انك چون اصحاب
 انم ان پرسیدند ند فرمودند که از امام او سوال می کردند و او می دانست که در جواب او می گوید
 من بنیاد او دارم و گفتیم پس فرمود یعنی بگوئی که امام من پس من علی بنی طالب است
 السلام

مصحف و کتابهای دیگر
در این کتابخانه

مثل له ماله وعلمه وعمله مثل بصيغه مجهول ونشد بد ثای سبب فقط است بمعنی صوت
یعنی مصووم میشود و بصوت مثلان و میباید هر يك از اشیا در مکان و سخن میکنند با
و او سخن میکنند با ایشان و میباید بود که مراد از مثل و بصوت مثلان در لغت اینها از
او خطور ایشان باشد و خاطر و خصوصاً صورت ایشان باشد و خیال و بر این تقدیر سخن کرد
ایشان با یکدیگر چنانچه معنی نسبت بر زبان حال خواهد بود که بمزایب فصیح تر و خوشتر است
تر باشد از زبان غالب است هر چه شجاعتاً شجاعتاً فاعل از اشیاء که بفتح است و کسر
و ضم هر سه آمده است معنی اینجا با حرف فاعل الفامور المشع مشد الخجل و العرس و تودیک
عمریک تودیک بجزه است معنی فوصلک مراد از حضرت قمر است یعنی میرسانیم تر از غیر
ثوابی کت فیک تراهد زهد رشی بمعنی و غیره و عدم میل بان ثواب است فاعل الصحاح
الزهد صنداً الرغبت يقول نهاده الله موعظاً الی صنداً الرغبت و ما جانی ان بفتح عین
کسر و ضم ان هر سه آمده و احسنهم با شاکس رابعی فقط و بعد از او با و بعد و فقط
زیرین و الف مشین فقط و بمعنی لباس فاخر است بیشتر روح و سما و حیزه نعیم و فتح بفتح
چنانچه از پیش رفت بمعنی است و بضم را بمعنی رحمت یا احسان است و بجزه و تودیک
شده است در پایه که هر چه فاما ان کان من المشرقین فروح و روحان و حیزه نعیم چنانچه در
کشاف خوانست و انبتم را و در پایه مذکور از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است و در
البيان از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند بجزه از ادب مذکوره بوزن
طیب روزی بنیکو و شیخ ابو علی طبرسی از بعضی مفسرین نقل کرده است که مراد بر بجزه
کجا خوشی است که باین اسم موسوم است و در وقت مرد مومن از همیشه بواسطه او میبارد
نابو کردن و راحت باید فقول انا عمالك الصالح و در کتابی که در ضمن حدیث و بگو از امام
جعفر صادق علیه السلام بر این وجه روایت شده است که فیقول انا و ابک المهر الذي
کت علیه و عمالك الصالح الذي کت عملد یعنی من رای بنیکو و اعنقاد حق تو ام که

دریاش

دوست پیدا در از او رضای او بیان مفرقت و این قول ایشان ما خود است از قول
 الهی در کلام مجید که بپشت الله الذین امنوا بالقول الثابتة الجوهرة الالهية
 یعنی ثابت بر وفرا و پیدا در حضرت عزت ثانی که ایمان آورده اند بقول ثابت در زندگان
 دنیا و آخرت بعد از آن وسیع میسازد از برای او غیر او را انقدر که نظر او کار کند پس
 هیچکس نماند بواسطه ولادت او در از غیر او بسوی جهشت و میگویند بخواب ساقی درانی
 بادیده خنک و خواب کن خواب جوانان نیست برود شده که حضرت عزت فرموده
 که آن اصحاب الجنه پوه شدند غیر مستقر و احسن مقید حضرت امیر فرمودند و اگر بود بنا
 مر خدا بر او شمن بدتر که خواهد آمد عمل او را بصورتی که بدتر صورتها باشد که خدا
 تعالی افریده است از امیسیات و زشتی ایشان باشد بحسب و بجز ناخوش پس گو
 با و از روی حضرت و استهزا که بشارت باد از طعام و شراب که از جهیم است و بسوی نیک
 ایش که عیار از نار جهیم است و او پیشناخته باشد غاسل خود را و سگ کند میداد
 باشد حاملان خود را که او را نگاه دارند و بیستاب غیره باشند و چون بفرید در این
 نزد او از ما پیش کشد کان غیر عین منکر و نیک و بیفکند از او کفر او را و بگویند با او که
 کپیست و کار تو چیست پس تو چه کردی است پیغمبر پس او اعتراف بجهل خود کرده
 جواب ایشان بگوید نمیدانم پس ایشان در مقام تقریب و در آمده بگویند که در وقت
 شدت یعنی هرگز ندانی و هرگز راه دانستن آن نیایی بعد از آن بنشد بر سر او عصا
 همین که با ایشان باشد صورتی که بنیافریده باشد حضرت عزت جو را مکرانکه
 بفرج اضطرار پیدا از شپیدا او از آن سواجی و امن که حکمت الهی مفضول شپیداها
 نیست بعد از آن بکشایند از برای پادشاه عذاب و دردی از غیر او بسوی و نوح و بگویند
 بخواب من شریعی و تسلط دهد خدای تعالی بر او و مارها و عفرها و سایر کزندگان
 زمین را که میگزیده باشند او را تا وقتی که برانگیزد خدای تعالی او را از غیر او بیایس

نمودم و در این وقت مرا بر شما چه چیز است و چه مدتی از شما بمن میخوانند و رسیدن ایشان بگو
 در جواب او که میفرمایم ترا بفرموده و پنجاهان میگویم ترا در آن که آنچه از ما میپایند در باره تو
 هم این است خصی امیر خودند پس باز نکور میجان عمل خود بگوید بخدا قسم که من نبودم
 و عیب بودم و با آنکه بر من گران بود بنویسم مبنوم اکنون مرا بر تو چیست و از تو بمن
 چه میخوانند رسید عمل بگوید در جوابی که من فریب و مصالح توام در غیر تو و در روز
 آمدن تو از غیر و با تو خواهم بود تا من و تو بوقت عرض پروردگار در این حضور امیر فرمود
 اند پس اگر مر خدا بر او دست نباشد و برابر آمدن او با عضویت بر وجهی که بهتر از مردم نباشد
 بجنبش خوش و خوشایند ترین ایشان باشد بحسب صوت و حسن منظر و نیکو ترین ایشان
 بحسب لباس فاخر و درخت خوب میگوید بشارت داد ترا بر احوال بد و درنگ نیک و همیشه
 هر چند مقدم تو بهتر است مقدمهاست آمدن تو نیکو ترین آمدن آنهاست پس بگوید بنام
 صوت که تو کبشی که این بشارت میگذرید و این عنایت در مقام جیر خاطر حاجت زدگان
 در پیش او و در مقابل میگوید من عمل صالح توام که با این صوت که آمده ام همان رحلت
 کن از دنیا بگو همیشه غیر شش پس او از دنیا رحلت نماید فخر و روح او بشود و حال
 آنکه او همیشه غافل خود را سوگند میداده باشد خاملان خود را که او را بشارت
 برده باشند پس چون بغیر از او پیدا و آیند باز او فرشتگان غیر یعنی منکر و نیکو
 که میکشید باشند از دنیا خود مویشا خود را از دنیا می کشد کافر باشد زمین
 از شدت زدن پاپهای خود بر او از ایشان مثل عدد غرقه باشد و چشمها ایشان
 مانند برود درخشان پس بگویند با او که کیست پروردگار تو و چیست دینی که اختیار کردی
 و کیست پیغمبری که با او ایمان آوردی و بگوید در جوابی که خدای ترا و ارباب توست پروردگار من
 است و دین من اسلام است پیغمبر من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس غاکنند
 مرا و او بگویند مرا و از بندگان الله فمات فی رضی بعبه بر فراداد خدای تعالی ترا و آنچه

من انت فيقول اناعلمك الصالح او محل من الدنيا الى الجنة وان لم يعرف غاسله ونيا سدا
ان يجعله فاذا دخل قبره اناه ملكا الفير بحيرات اشعارها ونحدا ان الارض باقدامها اصوا
كالرعد الفاصف واصفاها كالبرق الخاطف فيقول ان له من ربك وماد ربك ومن نبيك
فيقول الله ربي وربي لا سلام وربي محمد صلى الله عليه واله فيقول ان له نبيك الله فيما
نحيت وترضى وهو قول الله عز وجل قيل يا ايها الذين آمنوا ابا لقول الثابت في اليوم الدينار
الآخرة ثم يفسح له في قبره مد بصر ثم يفتحان له بابا الى الجنة ثم يقول ان لهم في قبر العين
يوم الشاب لتاعم فان الله عز وجل يقول اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا احسن مهلا قال
واذا كان لربهم عدا وقاتل باينه افرح من خلق الله ربنا اذ انتبه ربنا فيقول ابشر بربنا
نصيبهم وان لم يعرف غاسله بنا شد حامله ان يحبسوا فاذا دخل القبر اناه ممحوا القبر القفا
اكانه ثم يقول ان له من ربك وماد ربك ومن نبيك فيقول لا ادري فيقول ان له الارض
ولا هديت فيض بان يا فوخه بمرزبه معها صرير ما خلق الله عز وجل من نابت الا اذ عرفها
ملخلا الثقلين ثم يفتحان له بابا الى النار ثم يقول ان لهم بشر حال ويطا الله عليه
الارض وعفار بهار وهو ما هاشه حتى يعثر الله من قبره ثم يخرج كل امرئ من ناطق
در ضمن اغاز وشتا بشر وانجام اعجاز شمل بر دو بينش بنيش اول خلاصه كلام
المؤمنين على علم السلام انك يدبره كد فرند آدم را چون برسد وگذا خرايام د بملت
واول ايام اخرون مثل يشوق يعني بصوت مثالي راورد ملبش و در نظر او و مال او و فرزند
او و على او كد و ايام زندگاني اقدام از او بيان واقع شده پس باز ميگردد بسو مال خود و
ميگويد بخدا منم شو عيب تمام بسا داشتم و بواسطه حصول تو حرم نجل بسا ميوزيد
اكون مراب تو چيست چه ملاي من ميواني ساند پرا و ميگويد بكي از من كفن خود را
كه ترا زياده بر من چيست خست خست خست بعد از ان باز نكرد بجانب فرزند ان خود
و بگويد بخدا منم كه من شما را دوست داشتم و هميشه حاضر شما بودم و رفع ابدان او را شناسم

در ضمن اغاز و شتای بشر و انجام اعجاز شمل بر دو بینش بنیش اول خلاصه کلام

نوبه بر چند قسم است نوبه از جمیع گناهان که متضمن عزم بر عدم عودان باشد تا آخر
 عمر و نوبه مبعضه ان نوبه از بعضی گناهانست و در بعضی نوبه موفیه تا وقت
 معین است مثل آنکه نوبه کند ان گناهان تا آخر سال یا تا آمدن شخصی از سفر و امثال
 و نوبه بجله وان نوبه از گناهانست انکه در هر لحظه کل یا بعضی یا تا آخر عمر یا تا وقت
 در آن شده باشد و علمان از وصحت سرفتم اخر خلافت واضح است که نوبه مبعضه
 است و الا لازم میباشد که نوبه از کفر صحیح نباشد هر گاه اصول بر صغیر نباشد
 و اما نوبه موفیه یعنی که گذشت چون شرط کرده اند در نوبه عزم بر ترک گناه و تا آخر
 عمر ظاهر است که صحیح نباشد و اما نوبه بجله خواجگ نصیر الدین طوسی علیه الرحمه در کتاب
 نوبت کرده است حکم بقیه و عدم صحیح آن نکرده و اگر فایده بقیه شوم چندان در نوبه
 بود چه لیلی نیست بر آنکه مگر خطه تفصیل در نوبه شرط باشد والله اعلم بالصواب
 حدیثی در نوبت شد است پسند که انصاف دارد شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
 از علی بن ابی حمزه از عمر بن عثمان و بعضی از اصحابنا از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر
 بن علی از ابی حمزه مفضل بن صالح از جابر بن عبد الاعلی و علی بن ابی حمزه از محمد بن عبد
 از یونس از ابی حمزه بن عبد الاعلی از سوبک عفا که گفت فرمود است امیر المؤمنین علی علیه
 السلام ان ابنک من انا کان فی اخر یوم من ایام التنبأ و اول یوم من ایام الآخرة مثل انما
 ولده و علمه فبلغت الی ما له فقول والله انی کنت علیک عبدا و حیثما شجعت فالی
 عندک فقول خذنی کفک قال فبلغت الی ولده فقول والله انی کنت لکم محبا و اولی کنت
 علیکم محابا فالی عندکم فقولون نوبتک الی حضرتک فواریک فیها فبلغت الی عمله فقول
 والله انی کنت فیک نزاها و انی کنت علی لقیل فالی عندک فقول انما فیرتک فیرک و
 یوم فشرک حتی لعرضنا و انت علی ربک قال فان کان الله و لیا انما اطیب الناس ربنا و حبهم
 منظر افاحسهم و یا شافقال ابشر بروح ربنا و جنة غیره و مقدمت غیر مقدم فقول

از پدر ابی حمزه
 جابر بن عبد الله
 محمد بن ابی حمزه

در مقام ادای آن نشود بصدا اصلی و نه بواوشت او و در وقت او بماند تا روز قیامت
فقیهای فاراد و مستحق از دنیا است چند قول است اول آنکه مستحق انصاف است
که در دنیا حق او عصبیت آدم آنکه حق وارثان است اگر چه امام باشد بستم آنکه
ببخدا میشود و محفو و الله باز میگوید و ایشان را در آن حق نمیپایند و قول اول صحیح است
چنانچه از حدیث صحیح که در این باب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده
است استنباط آن میشود و اما حقوق الناس غیر مالی باینها که اضلال و ذراه بر
جمعی باشد واجب خواهد بود هدایت و بزراه او رسانیدن ایشان اگر مضایعی باشد مثل آنکه
کسی را کشته باشد او را باز آید ان بایست که بجهت آن فضاصل اعلام نماید
و ممکن است هدایت او را از احقاق آن مثل آنکه در ماره مذکور بگوید بپیر و مشلام که بگوید
ترا کشته ام اگر میخواهی بگوین مرا و اگر میخواهی بگوین مرا ترا کشته ام و مشلام که بگوید
زاده باشد مؤمنی را اگر اشخص عالم باشد بایست که بکنان داد که اقامت حد و کلام
او حد بزنند و اگر عالم نباشد بایست اعلام او بآن پانزده مورد و وجه محمل است
و بخواه اعلام بواسطه آنکه حق و دین و ماضی آنها میشود تا او ماضی آنها را ماضی
بواسطه آنکه اعلام مرد کور با و باعث بجا بیاورد از او است و در تپا و است
که باعث دفعه و عداوت میشود و این مفصیل نیز در غیبت سنی رود و کلام خواجسته
طوسی علیه الرحمه عبارت است مولا تا فطی الدین محمد شاکر او اشعاری بر عدم وجود
اعلام دارد بنا بر وجهی که مذکور شد بیاید دانست که ایشان باین اقدام بکنان لازم
باشد تا مثل قضای عیالی که از آن شده باشد و ادای حقوق و ممکن است از فضا
واقامت حد و امثال آن که مذکور شد و مختار و بر شرط نیست بلکه آنها را بایست که
خود و قوی بیدار و این صحیح است آنها پیش از آن کامل بود و صحیح بود و تمام بود و بیاید

ز غیبت از روز قیامت و با ایشان رسانند وقت او بر می خواهد بود و اگر کسی
در مقام ادای آن نشود بصدا اصلی و نه بواوشت او و در وقت او بماند تا روز قیامت
فقیهای فاراد و مستحق از دنیا است چند قول است اول آنکه مستحق انصاف است
که در دنیا حق او عصبیت آدم آنکه حق وارثان است اگر چه امام باشد بستم آنکه
ببخدا میشود و محفو و الله باز میگوید و ایشان را در آن حق نمیپایند و قول اول صحیح است
چنانچه از حدیث صحیح که در این باب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده
است استنباط آن میشود و اما حقوق الناس غیر مالی باینها که اضلال و ذراه بر
جمعی باشد واجب خواهد بود هدایت و بزراه او رسانیدن ایشان اگر مضایعی باشد مثل آنکه
کسی را کشته باشد او را باز آید ان بایست که بجهت آن فضاصل اعلام نماید
و ممکن است هدایت او را از احقاق آن مثل آنکه در ماره مذکور بگوید بپیر و مشلام که بگوید
ترا کشته ام اگر میخواهی بگوین مرا و اگر میخواهی بگوین مرا ترا کشته ام و مشلام که بگوید
زاده باشد مؤمنی را اگر اشخص عالم باشد بایست که بکنان داد که اقامت حد و کلام
او حد بزنند و اگر عالم نباشد بایست اعلام او بآن پانزده مورد و وجه محمل است
و بخواه اعلام بواسطه آنکه حق و دین و ماضی آنها میشود تا او ماضی آنها را ماضی
بواسطه آنکه اعلام مرد کور با و باعث بجا بیاورد از او است و در تپا و است
که باعث دفعه و عداوت میشود و این مفصیل نیز در غیبت سنی رود و کلام خواجسته
طوسی علیه الرحمه عبارت است مولا تا فطی الدین محمد شاکر او اشعاری بر عدم وجود
اعلام دارد بنا بر وجهی که مذکور شد بیاید دانست که ایشان باین اقدام بکنان لازم
باشد تا مثل قضای عیالی که از آن شده باشد و ادای حقوق و ممکن است از فضا
واقامت حد و امثال آن که مذکور شد و مختار و بر شرط نیست بلکه آنها را بایست که
خود و قوی بیدار و این صحیح است آنها پیش از آن کامل بود و صحیح بود و تمام بود و بیاید

و بعد از آنکه در حق او اقرار شود

و نوبه از فتو و کهنه است که از قول او لازم میباشد که در نوبه از صغایر که در احوار
 باشد غسل سنت نباشد بواسطه آنکه صغایر مذکورند که فراموش و نه فتو نوبه که
 او تکلیف آنخل در عدالت میکند و هر چه خلل در عدالت نکند فتو نیست و حال
 آنکه حد دلالت دارد بر آنکه در نوبه از آن غسل نیز سنت است اینجا امر بر باید دانست
 اگر گناه تابع نداشته باشد امر دیگر را که بحسب شرع پیام بیان لازم باشد مثل پوشیدن
 و پوشیدن سخنا و امثال آن لها پیشانی از آن بر وجهی که لازم داشته باشد عمر بر
 زکات از بعضی صورت کافی است و چیزی دیگر سو آن واجب نیست و اگر امر دیگر را
 داشته باشد از حقوق الله و حقوق الناس خواه مالی باشد و غیر مالی واجب نیست
 مذکور از ایشان بیان امر و گاه باشد که مکلف محض باشد پس اکتفا بوی نوبه و
 نوبه و ایشان بیان امر ما حقوق الله مالی مثل از کردن بندگانه و صوم مثل
 واجبست با نوبه ایشان بان نیز کافی که قدر بر آن داشته باشد اما حقوق الله غیر
 مالی اگر غیر حاکم باشد که از جانب شارع از برای بعضی گناهان تعیین شد مثل قضا
 نماز و روزه و کفاره امثال آن نیز واجبست بجا آوردن بانوبه کافی که قدر بر آن
 داشته باشد و اگر تحمل حد شرعی باشد مکلف محض است بیان آنکه اعتراف کند بان
 نزد حاکم شرعی تا حاکم اقامت حد نماید یا آنکه پنهان دارد نماز و نوبه و نایب که
 او و خدای تعالی راضع شود اکتفا نماید که در این وقت حد از او ساقط خواهد بود و
 که نوبه مذکور قبل از ادای شهادت جمعی باشد بر آن فرد حاکم شرعی و ما حقوق الناس
 مالی هیچ شک نیست که واجبست بخر ساختن قیمت خود از آن و در مقام ادای آن
 صلحان حق دوامد ناممکن باشد تا کو صلح خود مرده باشد و ایشان او و وارثان
 و ایشان او در طبقه فایم مقام او خواهند بود چون با ایشان برسانند و پیام
 خود یا بعد از فوت او و ایشان او از تر که او برسانند یا سبک اندازد یا مبیعان خود

چون داخل طهران بخانه میشتوم بواسطه مشیتان نشستن خود را طولی بهم
 ظاهر میشتی چه تغییر از این مغیره باین عیانت کرده است که در تمام دخلت الخیر فاطمه الحیوه
 استماعاً و در وقت ولایت از برای تکبیر و سب و انحراف امری استماعاً میباید چنانچه در
 کتاب مغیره اللبیب تصریح باین معنی کرده بلکه شیخ رضی الدین رحمه الله ذکر کرده است که
 شیوع استعماریت و تکبیر حدیثی که تکبیر غیر له مغیره حقیقه او شده است کلامی که در
 استعمال میباید از قبیل مجازات است که منافقین بر آن نباشد فهم آن نمیتوان کرد و شیخ
 قدس سره تصریح کرده است آنکه اصوات و غیره بجز کلماتی که در آن حاصل میشتی و هیچ شک
 نیست که اصوات و غیره کبیر است و قول امام علی علیه السلام که اعدکث فیما علی من اعظم
 یعنی هر چه بد میجو که پیام داشتند و امر برینک و ما کان اسوا حالک لومت علی ذلک
 یعنی چه حال بد میجو حال تو اگر در بحال بهرگز نباشی عباد بر این مغیره دارد خصوصاً که از
 شیخ مفید علیه السلام نقل شده است که او مطلقاً نگاه را کبیر میباید بواسطه مشیت
 که در مخالفت امر الهی و خروج از طاعت او دارند چنانچه در حدیث وارد است که لا یظن الله
 ضلک و انظر الی من عصیت یعنی منکر و او این کرده و بنا بر این که بعضیها و فرمان نیاور
 او پیام نموده و گفته است نگاه است که اطلاق صغیره و کبیر بر نگاه میکند با ضامه بنا
 و منافقین مثل بوسیدان بیکانه که نسبت به بد بکار و کبیر است و نسبت بوطی صغیره
 چنانچه در تفصیل بیان در حدیثی است که باینکه در وقت و هیچ شک نیست که اینچنین از آن
 مرد صواب شده بود و مضمون مندرج از نگاه بویستند و از آن تا محرم که مطلقاً
 حرام است خواه غنا باشد خواه غیر غنا و شیند غنا و کبیر ایشان و شیند غنا
 عود پس بجز امور و نسبت بیکه تنها کبیر باشد بلکه میتوان گفت که شیند غنا
 تنها بنظر شیند و از کبیر است و بنویسند ذکر کرده هم مندرج میشتی اینچنین در حدیث
 است شیخ شهید علیه السلام که استماعاً غسل ثوبه را مخصوص میباید بنویسند

ن

باشد زیرا که زنا و ماخوش نیست مگر آنچه نوری عقل هیچ باشد و هیچ را با اهل گذار که
 هر کاری بجهت که نسبت داد و این حدیث را شیخ کریم در کتاب مذکور مرسل نقل کرده
 و سند آنرا حدیثی که در این باب از کتب حدیثی که بنظر رسید پیدا شد است
 که آنرا سند نقل کرده اند باشند یعنی رجال سنگانرا تا معصومه که کرده باشند
 سوگلی بی نهایت مرسل بود آن حدیث در مصنفین ما پیدا شد بر این باب آنچه در حدیث
 سو و یکم گذشت در این باب حدیث ضعیف نیز کافی است یعنی بنی کوردی که گاه در
 فتنه در رطبه و خانه را بواسطه شنیدن از عود که در خانه هم ساپه نوازند یا
 مشابهت است و آنرا گناه عظیم شمرده و در کتب این غایت خوفناک است و در باب
 گویند که ما استوحالک لومت علی ذلک و بنا کید نام از آن توبه و استغفار فرمایند
 اینا چون خواهد بود حال اینای این فرمان یا آنچه مشاهده میشود از ایشان هر گاه
 توبه را تا بنابر و در فضائل الله المصنوعه و التوفیق محقق نماید که هم چنانچه در حدیث
 ملائک بر استجاب غسل بعد از توبه وارد مضمون امر تا از توبه است پس چنانچه غسل در
 سنت است میباید نماز نیز در توبه سنت باشد اکثر فضیلتها و رضوان الله علیهم
 با شیخ غسل اکفای توبه است و سنت بود نماز را ذکر کرده اند و میباید دانست که اکثر
 علمای رضوان الله علیهم غسل توبه مطلقا سنت دانسته اند خواه توبه از خطایا
 و خواه از گناهان کلام شیخ مفید علیه السلام میگوید که استجماع غسل مذکور
 است توبه که از گناهان باشد و توبه از خطایا غسل در کار نیست و شیخ علی اعلی
 مفصلت با این حدیث شده بر او اعراض کرده است زیرا که این حدیث صحیح است در آنکه
 اعزاز شنیدند استای بود که کثیر از مسایب او میخواستند و شنیدند ساز و آواز گناه
 فشرع و بخاطر میرسد که بحث مذکور در شیخ مفید علیه السلام و در حدیثی که در حدیث مذکور
 دلالت دارد بر آنکه از آن مراد اصحاب ایران واقع شد است چنانچه از قول او که گاه هست

فصل در بیان
نوع نماز

الله عليهم اجمعين که سنت است که بعد از فراغ از نوبه غسل کرده خواه نوبه از کفر
 باشد که عبارت از ایمان آوردن کافر است خواه از نوبه و منافی و مستند ایشان
 نوبه از کفر است که روایت شده است از حضرت پیغمبر ص و ان الله عليه اله که امر کرده
 آنحضرت شما هر چیزی و فتنه عاصم بعد از آنکه اسلام آوردند غسل در نوبه از نوبه
 حد است که روایت کرده است از شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام که در کتاب تهذیب
 از امام جعفر صادق علیه السلام که مرگ زنا آنحضرت آمد گفت بدشکری که مرا عیب است
 مرگ زنا که چند هستند خیار که از برای او گویند می کشند و عومینو از نوبه کاهست
 که چون داخل طهارت خانه بشوید بواسطه شستن فتنه خوردن و اطول میدهم
 زبانه از نوبه احتیاج وان پیشتر امام علیه السلام فرمودند لا تفعل اینچنین مکن
 انمود گفت بخدا قسم که اینکاری نیست که من بیای خود برون رفتن باشم بلکه بعضند
 دیگر مردم و کوشش من از ایشان و حضرت فرمودند ان الله انما سمعت قول الله
 یعنی ای بر تو مگر نشنیده قول خدای تعالی در کلام مجید ان التمع البصر الفواد
 کل اولئك كان عندهم سوءا یعنی بدشکری که کوشش چشم و دل مرا از ایشان و نوبه
 در معرض سوال در خواهند آمد از گاه که از ایشان بعل آمده پرسش خواهند نمود
 انمود گفت گویا که من این کتابها را از کتاب خود نشنیده ام نه از عمره و نه از عجمی لا یرحم
 کرده این عمل را از آنچه بعل آمده نوبه و استغفار کردم بخدا پس امام علیه السلام فرمود
 انذکم فاعثت ما ببالک فلقد کنت فیما علی امر عظیم ما کان اسو حالک لو مت
 علی ذلک استغفر الله و سئله التوبه ما یکر من کل فانه لا یکره فانه لا یکره الا الفبیح و
 الفبیح و غیره اما فان لکل احد یغنی بر خیر و غسل کن و نماز گذار آنچه توانی گذارد
 بدشکری که مفید بود که بر کار بزرگی چه بد بشو حال تو اگر بر اینحال بهتر استغفار کن و
 طلب مرزش نای ز خدای تعالی و سوال کن از توفیق نوبه را از آنچه نوبه را خوا

وصله

نیتند بلکه زانکه آنچه اول شناسند و باعث زنگ آن شده بصفتل سعی زابلت
 و جرم آنرا از زنگ پاک نکفی جدا نمینمایند و همچنین کافی نیست و جدا دادن این دو از
 ظاهرها معاصی و کد و زان منافی محرمه که منافی و باز داشتن نفس از اقدام مجزا بلکه
 ناپاچار است که نماید یکی از این دو طاعات و عبادات مرتفع نسای و زنگی که از نگاه این است
 بصفتل اعمال صالحه و کردار نیک ز اهل کفری زیرا که چنانچه هرگاه طلحه و در کفر نیتند و
 نقصی که در وفایان واقع میشود که در دوران بهم میرسد از هر طاعتی نیز نوری در او
 میشود و غیر عمل صالحی روشن در آن بهم میرسد و او را نیتند که هر خطی را که از نگاه دوران بهم
 باشد نبود و عمل ز اهل نسی که در مقابل آن نگاه باشد بر این وجه که بگناهان خود و زنگی
 و هر دو افضل ملاحظه نماید و طلب کسی است که در مقابل است بر طاعتی که بر آن نگاه
 نموده بان حسنه که در مقابل است تمام نمانی مثلا دفع کفری نگاه شپندنا و غنا و ابر
 شپندن و حد و مسادین و بر طرف سازی نگاه مس کردن مصحف را که در طهارت او
 واقع شد باشد بظیم مصحف بوسید و بر چشم نهادن و کثرت تلاوت و نگاه جنب رفتن
 میباشد با عتکاف مساجد ز یادین نماز عبادت هر کجای آن میباشد خاری و
 کردن آن شد و آنچه از این پیش باشد اما در حقوق الناس و آنچه تعلق بمجموعه مردم است
 باشد باید که اول در مقام ادای آن با ایشان درائی و حاله طلبی از ایشان بعد از
 دفع کفری نگاه آن از او را که از او یا ایشان رسید است با حسنا و تواضع بپا ایشان و
 عصیان ایشان بصدق و بیایان مال خود بواسطه ایشان و نگاه غیبت ایشان از
 نور واقع شده باشد بشنا و مدح ایشان در مجالس و محافل و منتشر ساختن او صائب و
 ایشان و بر این قبیل از دفع کفری هرگاه از گناهان خود از حقوق الله و حقوق الناس بپند
 از جنس او که در مقابل آن باشد چنانچه طبیب علاج هر مرض بصدان مرضی است یا بدختر
 عزت مکن از نوبت بان روز نگاه مینه وجود نماید شرح بیان مسهور است معانی
 صواب

مظالم و حاکم خواسن از دشمنان و عدل نهان برانکه در بگو بر سر کلاه نرویی دانند
 بکنند از نفس خود در طاعت خدایا بجا هم چنانچه نیت داده او را در معصیت و بیگناهی
 او را ملحق عافان هم چنانچه چنانچه او را شپس نهان و سپید خدی علیها السلام که در
 کتاب فتح ابلاغ ذکر کرده است که شخصی در حد امیر المؤمنین علیه السلام گفت استغفر
 حضرت فرمودند بکنک امک اندک ما الاستغفار ان الاستغفار در وجه العلیین و هو
 واضح علی سینه معا و لها اللذ علی فامضی الثانی العزم علی ترک العود الیه ابدا الثالث
 ان تودی الی الخاویقین حقونهم حتی یلفی الله سبحا امس لیس علیک بیغیر الرابع ان
 کل فریضه علیک ضیعها فودی حقها الخامس ان تعبد الی اللیم الذی نبت علی الصحیفه
 بالآخران حتی یصلو الجلد بالمظم و یبشاء بینما لحم جدید السادس ان تذبو الجسم الطاهر
 كما اذ فتر حلاوه العصبه یعنی ما در برونو که با ما که استغفار چه معنی دارد که
 پنجمینا بد بشکر که استغفار در چه ملاء علی و در شکر بر زبان ملاء عالم بالاست و این
 است واضح بر شکر معنی اول پیشانی بر کافان گذشت و دوم عزم برانکه در بگو بر سر کلاه
 اما کردن حقون مردم با ایشان تا انکه در معرض لغای الهی در این لوح کو در توان نفسی
 شاه باشد دامن اعمال نواز لوث کلاه پاک چنانچه در این عضو نبی نبوده باشد
 چهارم انکه نوحیه نالی نوبه فریضه که از نوحوت شده باشد چنانچه باید از عهد
 حقان برای پنجم انکه نوحیه نالی نوبه کوشت بد خود که از حرام رو پیدا شده باشد
 بگذارد و اولی با فر خون و اندوه تا اضمال باید پویست بد نوحیا استخوان بعد از آن
 گوشت تازه برود ششم انکه بچشانی جبهه خود را ملحق طاعت بر داری هم چنانچه چنانچه
 بود از حلاوت معصیت کما مکار در کلام بعضی کابو واقع است که چنانچه کلاب
 در جلدی این که از بیسای نضیر کبروان رسیده شده باشد و از کثرت بخارهای بسیار
 فشنه ناک گرفته باشد بجزر باز داشتن نفس از آن و مانع آمدن از انکه در بگو بخاری بران

بلا شکر و شکر و شکر و شکر

میکند بنام از نگاه و دیگر هرگز بر سر آن نمیرسد کما بر از آنکه توبه بوضوح این چنین توبه است
 دوم آنکه بوضوح در لغت معنی خالص است چنانچه غسل هرگاه از موم خوب پاک شده باشد
 از غسل وضو میگویند پس مراد بوضوح توبه است که خالصا لوجه الله باشد یعنی
 پشیمانی و ندامت او از نگاه بجز این باشد که از نگاه بان بیخ و منصفین ناخوش و گداز
 نه بواسطه عجز از نشد و فریغ و بیم گرفتاری بعد از چنانچه خاجه نصیر طوسی علیه السلام فرمودند
 بخرید حکم کرده است بآنکه پشیمانی نگاه بواسطه ترس نشد و فریغ توبه نیست و در سر حد
 سو و هفتم نیز در این باب بعضی سخنان گذشت که تذکر آن در این مقام نفع تمام دارد ستم
 آنکه بوضوح ماغونان بصلاح است معنی خیاطت و درختن جامه مراد بوضوح توبه
 است پشیمانی که بناحق معصیت و جامه درین شرعیت با هم رسیده است بگذرد و با صلاح
 او در با آنکه جمع کند پشیمانان و اولیای الله چنانچه خیاط با هم میباید و در پارچه جامه
 چنانچه آنکه بوضوح و واضح صفت ناپاک باشد صفت توبه است از آن بی توبه از روی مجاز باشد
 و حاصل معنی بی الله اعلم آنکه ای انکار و هر که ایمان آورده باشد توبه کند از گناهان خود توبه
 خدای تعالی توبه که سبب ناصح باشد من نفسی خود و ای آنکه ایمان کنند با بهترین و
 چنانچه سبب پشیمان گناه شما اینچیز بر کند شود و اثر آن بالکلیه از تمام اعمال شما
 کرد و آن نمیشود مگر بکنار بندن نفس خود با فتنه و ندامت و در کردن طلبت من
 و سستی از این معیاض خود بخواه اعمال صالحه و حسا چنانچه در این کرده است شیخ ابو علی
 طبرسی نیز در این مذکوره از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که ان التوبه یجبه ما سترت اشیا
 علی الماخون من الذنوب لتذاضر و للفرش الا عاده و رد المظالم و استیصال المحضون
 لغرم علی ان لا یغور و ان تذب نفسک فی طاعة الله کما تبیتها و ان تذب یقها سر به
 الطاعات کما از غنها طار و المعاصی یعنی بدست که توبه میباید که فراهم آمده باشند
 چیز پشیمانان گذشت عاده و فریغ و اینجا که از ناپاکت شده باشد عاده

مظالم

جان کند و محمد بن ابی امامت رضوان الله علیه هم چنین حدیسی را روایت کرده اند
 و اما در اهل البیت علیهم السلام در بیان آنکه وقت حضور موت و ظهور عدل و انوار مرین و مشا
 ان توبه قبول نیست و بعضی استدلال کرده اند بر آنکه توبه در آنجا که ایمان برهان نیست یعنی استقامت
 مکلف است تا آنکه بدلیل برهان تحصیل آن نماید و مشامده علامان موت حقیقت امر
 عیان میکند و عاقبت کار را با المعاینه یا بنکس می نماید پس در احوال تکلیف سا فظ باشد چنانچه
 در اخوت که جمیع معاف و اعتقاد تائب بدیهی میشود جمیع تکالیف سا فظ است و بعضی معتقدند
 گفته اند که از جمله اطفاف الهی است که امر کرده است قاضی را و احیاء که در حوائج ارباب انکشان
 بیرون آید و مرتبه مرتبه یا لامبرم باشد تا بسیند رسد بعد از آن بحلق آورد تا او را عیال
 باشد از برای رو آورد بجد او و مهارت بوضعت توبه و امثال آن پیش از آنکه مرتبه بر او معاف
 شود و وقت توبه بگذرد چه تا روح از سینه نکند و بحلق نرسد امر مرتبه بر او منقح نمیشود
 چنانچه گفته اند بدین ترتیبی آنکه مرتبه تا نرسد امید از زندگانی برنگردد پس چنان میشود
 که در وقتی که روح از بدن برشته و مردد در خدا بر زبان باشد و او را امید نلطف و غفران خدا
 حاصل و هم گمان از دریافت آن حال روزی یاد بماند و گوید نماز شب استم پوشید نماز که در روز
 بچند مرتبه توبه بر نضوح واقع شده است سو الخیرتم قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
 اذی الله توبه نصوح و مفسرین در معنی توبه بر نضوح چند وجهی ذکر کرده اند اول آنکه سر توبه
 نضوح توبه است که نصیحت میگردد باشد مرد مرا که بان گویند یعنی بخواننده باشد ایشا را
 بسو خود و بران پیدا شده باشد که مثل آن توبه پیام نمایند از غایت حسن آثار و نیکو
 کردار که صاحب الظاهر باشد یا توبه که صاحب خود را نصیحت میگردد باشد که دیگر
 تا آخر عمر هر چه او بکند نکند و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب
 از ابی الصباح کمانی که سوال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر آیه یا ایها الذین
 آمنوا توبوا الى الله توبه نصوحه و توبوا بعد الذنب لا یعودین یعنی توبه

توبه نصوحه

بضعف عقیده و ذوال ایمان و بی ایمان از دنیا برود و این حال حق است که بجهت آن بسو
 خاتم میکت تا ببارنا الله و ایاکم عن ذلک مما یشرک فی خلاف نشده است میان علماء
 انکه ناچار است رتوبه از عرفه بر عدم عوب بگناه یعنی دل نهادن بر انکه در بگویند سرنگناه
 نرود و اما اینکه ایا امکان صلوات گناه از ناپی شرط است چنانچه کسی که میباشند نماند
 باشد اگر بعد از آنکه عین شود رتوبه کند بجز آنکه اگر بر قدری بر زنا باشد بپیرامون
 ان نکر رتوبه او صحیح نیست ناپی شرط نیست و رتوبه عین از زنا صحیح است اگر علماف
 در زنا اختیار کرده اند و رتوبه مطلقا صحیح دانند خواه در حالت قدری بر گناه باشد
 و خواه بعد از زوال قدری بلکه بعضی منکلبین اجماع علماء سلف را بر این قول معکود
 اند و از این اولی است بصری بودن رتوبه که در حدی واضح شود که غالب ظن در آن سرد باشد
 اما رتوبه که بعد از حضور مرتد و بقیه شد مرتکب بقتل اید که حال معاینه عیار از آنست
 همه اتفاق دارند بر آنکه قبول نیست اجماع بر عدالت ان معتقد است و کلام الهی نیز این
 ناطق که و لیس التوبه للذین یعمورک التبتانی حی انا حضر احدکم الموت قال انی نیت
 الان ولا الذین هموتون و هم کفار اولئک اعذابنا لهم عذابا بالما یعنی قبول نیست
 بر نمانند که بعل میباید و در کافران و از ان باذنی ایشانند تا انکه چون حاضر میشوند
 ایشان را سرک میگویند بیدار که اکنون توبه میکنم و توبه بر چه چیزین قبول نیست هرگز
 که بپند و ایشان کافر اند یعنی کافر اند و اگر بعد از بقیه شد مورد مقام توبه از
 کفر میباید نکرده که بر گناه کاری شایسته و در نمانند تا رسید وقت رحلت و انکرده
 که بر کفر میباید ماده ساختیم ما یجهل ایشان عذاب در نماند و در حدی از پیغمبر
 الله علیه و آله روایت شده است ان الله تعالی یقبل توبه العبد ما لم یغفر غیره بل من
 که خدای تعالی قبول میکند توبه بر نماند و اما دام که او را غفرایم نرسد و غفر عیان
 از توبه و حرکات امثال ان از اجسام ما بعد در حلقه مراد ایشان از توبه است و

بنا بر این که توبه در هر حال صحیح است
 مگر در صورتی که مرتد شود
 و در آن صورت توبه قبول نیست

عبدالوفی غلبه نکتہ بیضا و فاذا ازین نیاخرج النکتہ نکتہ سو و اذان ناب
 ذهب لك السور و ان ثمار من الذنوب و ذلک السوراء حتى تعطي ابيض فاذا اعطى
 ابيض لم يرجع صاحبها خيرا ابدا و هو قول الله عز و جل كلا بل از علی قالوا بهم ما كانوا
 یکنون یعنی نیستند ازیندگان مگر آنکه در دل او نقطه است سفید پس چون بر تکب
 کناه می شود در آن نقطه سفید نقطه سیاه بهم می رسد پس اگر در مقام استغفار شد از اثر
 گناه توبه کرد آن سیاه بر طرف دیگر رود و اگر در گناه بماند و با آن گناه دیگر کرد استیحا
 زیاده میشود و هم چنین تا آنکه جمیع سفیدها پدید می آید پس چون سفید تمام پوشیده شد
 دیگر هرگز صاحب دل در خوبی نیستند اشارت با معنی است قول خدای تعالی در کلام ^{عبد}
 که کلا بل از علی قالوا بهم ما كانوا یکنون یعنی نه اینها استندگان و آن میگویند بلکه غشا
 غرور و غفلت در دلهای ایشان پوشانیده باز نگار و نگار بر دلهای ایشان نهاده ایتر
 بودند ایشان که کسب میکردند از اتمام و معاینه بیست و بیست و معادلهای ایشان
 زندگ خود و بی حاصل شد است پس قول امام علی و السلام در اینجند که لم يرجع صاحبها
 خیرا بذا یعنی هرگز دیگر باز گشتی نیست صاحب دل را بسوی خیر لکن داد بر آنکه هر کس
 دل او اینچنان شد دیگر هرگز از گناه باز گشت نمیتواند کرد و در مقام توبه از آن نمینواند
 شد و اگر بزبان گوید یا الله رجوع کردم و باز گشت نمودم بسوی خدای تعالی قول
 مذکور از او زیاده از حرکت دادن زبان نخواهد بود و دل او از آن آگاه نخواهد شد
 پس هیچ اثری بر آن مشرب نخواهد بود و قول مذکور از او مثل قول کافر خواهد بود
 که شستم و پاک ساختم جامه را که اگر هزار بار این سخن را بر زبان آورد جامه از چرک پاک
 نمیشود و سفید نمی گردد و سیاه باشد که اهل شوخا ل صاحبان دل بمس او علم برود
 او امر و قوای شرعی و چنان شو که ضرورتها درین در نظر او سهل نماید و در واقع اعتبار از
 اهل خاطر او ذایل گردد و طبع او غور ذی الله از قبول آن نفرت کند تا آنکه بجز شوخا و

يك ساعت مرهم است و جواب شود كه فديت اشاعت ساعتهاى نونيز در معرض فتاو
 زوال در آمده است هميشه نونيز مستر نشيب پس در نونيز بر سر او ريشه شود و در
 او را بدو زخ كسانند و ساقى پاس و تا اميدگ شارب حيش و ندامت بر نضيج عمر و ناله
 كرد او فاق بر ايمى به پوده باشد و بسا باشد كه از هول صفا انحال نزل در نيا انا
 او را با باد و اصل او نيز بر جانا نماند غوز بالله من ذاك و خطر دم انكه نوا كم طلعت
 و بر هم نشان غبار مناهى ايمى دل او ذاك كبره بمشابه كه بصيغله نوبه انا ب نون
 در مقام جلاى نشد چرا كه هر معصيه كه انسان مرتكب ان ميشود در دل او نوارى كى
 ان با هم ميشود هم چنانكه از نفس او بر روى او چو كاهان او ريشه شدن نوارى كى
 سر نيز ز ياره ميشود تا انكه تمام دل را فرا ميگيرد و سبب ابيتاد و چون بر ان ثبات
 در مقام دفع ان بويى انايت نشد انچه سر نيز در شرا و جام ميگردد و طبعى او
 ميشود چنانچه بخار نفسى كه بر روى او نشست بسپاشد ان اين ذك بى كبره و چون
 در مقام دفع ان نشد انچه بسا و ماندن ذك رجم ان جام ميگردد و جوهر انرا بالكلية فنا
 ميشود و چنان ميگردد كه ديگر هرگز بصيغله نيكتر چنانچه شاعر گويد بديت اهنه
 كه مورى با بخورى نتوان برد از او بصيغله ذك و از اين دل كاه بقلب نكورى غير
 ميگردد كاه بقلب سو و روايت كرده است شيخ بزرگوار محمد بن يعقوب كلبى در كتاب
 از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كان ابى يعقوب مامن شيه امسدا لقلب
 ان القلب لبواغ الخطيئه فلا يزال حتى تغيب عليه فاصبر عليه اسفله يعني بود پديت
 كه ميگفت همچو چيز بيشتر از كاه باعث فساد ميشود بدتر كه دل هر اينه بگناه رسا
 و هميشه با كاه ز در خور مينمايد تا مغلوب شود پس چون مغلوب شد و كاه بر
 غالب مد با لاي او ز بر ميگردد و بعضى سر نيز بر ميشود و برود و ميفاند چنانچه هرگز ديگر
 نتواند برخواست و روايت شد كه در كتاب مذکور از امام محمد باقر عليه السلام كه ما

با جود و سخاوت
 و بزرگواري
 و سخاوت
 و بزرگواري